

نام کتاب: امامت و مهدویت در مکتب خلفا
تألیف: علامه سید مرتضی عسگری
ویراستار: محمد حسن استادی مقدم
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) با همکاری بنیاد بعثت
نوبت چاپ: دوم
چاپخانه: لیلی
شمارگان: ۵۰۰۰
تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۴ هـ. ش

ISBN:964-6240-76-3

حقوق نشر برای مجمع محفوظ است.

www.ahl-ul-bait.org

امامت و مهدویت در مکتب خلفا

علامه سید مرتضی عسگری

«فهرست مطالب»

آغاز سخن ... ۹

مقدمه ... ۱۵

■ پیش گفتار اول ... ۱۷

■ پیش گفتار دوم ... ۱۹

■ پیش گفتار سوم ... ۲۵

فصل اول

تعیین وصی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامت علی (علیه السلام) در مکتب خلفا

یکم: در سال سوم بعثت ... ۳۱

دوم: در غزوه تبوک ... ۳۴

مقصود از لفظ «منی» در احادیث پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) ... ۳۵

حاملان علوم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) ... ۳۷

سوم: در غدیر خم ... ۴۰

تاجی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در آن روز بر سر امام نهاد ... ۴۵

فصل دوم

جانشینان دوازده گانه پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) در مکتب خلفا

الف. اثبات امامت عموم اهل بیت(علیهم السلام) در روایات (حدیث ثقلین) ... ۴۹

ب. تعیین عدد امامان در روایات ... ۵۲

فشرده احادیث گذشته ... ۵۶

حیرت علمای مکتب خلفا در تفسیر حدیث انمه دوازده گانه ... ۵۷

مفهوم حقیقی این روایات ... ۶۳

چرا و چگونه این احادیث از تحریف مصون مانده اند؟ ... ۶۵

فصل سوم

معرفی امامان دوازده گانه بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مکتب خلفا

اسامی دوازده نفر در مکتب خلفا ... ۶۹

اسامی امامان دوازده گانه در مکتب اهل بیت(علیهم السلام) ... ۷۰

امام اول: امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) ... ۷۰

امام دوم: حسن بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) ... ۷۱

امام سوم: حسین بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) ... ۷۱

امام چهارم: علی بن الحسین(علیه السلام) ... ۷۲

امام پنجم: محمد بن علی(علیه السلام) ... ۷۲

امام ششم: جعفر بن محمد(علیه السلام) ... ۷۳

امام هفتم: موسی بن جعفر(علیه السلام) ... ۷۳

امام هشتم: علی بن موسی(علیه السلام) ... ۷۴

امام نهم: محمد بن علی(علیه السلام) ... ۷۴

امام دهم: علی بن محمد(علیه السلام) ... ۷۴

امام یازدهم: حسن بن علی(علیه السلام) ... ۷۵

امام دوازدهم: حجت بن الحسن - عجل الله فرجه - ... ۷۵

فصل چهارم

حفظ و تبلیغ شریعت توسط اوصیای پیامبر(صلی الله علیه وآله)

الف. تبلیغ شریعت اسلام توسط پیامبر(صلی الله علیه وآله) به اوصیای خود ... ۷۹

۱. مجالس تعلیم منظم ... ۸۰

۲. مجالس تعلیم و دیدارهای نامنظم ... ۸۲

دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) به وصی خود مبنی بر نگارش علوم الهی برای اوصیای

خود ... ۸۴

دو نوع تبلیغ ... ۸۵

آخرین جلسه تعلیم ... ۸۷

ب. نشر شریعت اسلام توسط اوصیای پیامبر در میان مسلمانان ... ۸۸

داستان جامعه یا کتاب امام علی(علیه السلام) ... ۸۸

کتاب های امام علی(علیه السلام) در دست انمه(علیهم السلام) ... ۹۰

- مواریث امام حسن و امام حسین و امام سجاد (علیهم السلام) ... ۹۰
- مواریث امام محمد باقر (علیه السلام) ... ۹۳
- مواریث امام صادق (علیه السلام) ... ۹۴
- مواریث امام موسی بن جعفر (علیه السلام) ... ۹۴
- مواریث امام رضا (علیه السلام) ... ۹۵
- امامان به «جامعه» مراجعه می کنند ... ۹۵

فصل پنجم

اعتقاد به مهدویت در مکتب خلفا

- مهدی (علیه السلام) هم نام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است ... ۱۰۳
- مهدی از اهل بیت (علیهم السلام) است ... ۱۰۴
- مهدی از فرزندان فاطمه (علیها السلام) است ... ۱۰۵
- مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) است ... ۱۰۵
- مهدی (علیه السلام) فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) است ... ۱۰۶

آغاز سخن

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين كثيراً كما هو اهله و الصلوة و السلام على محمد و آله الاطهرين الطيبين سيما بقية الله في العالمين و اللعنة على اعدائهم و مخالفهم و منكري فضائلهم اجمعين.

پیامبران بزرگ و اوصیای آنها و علمای پاکدامن دین، در تمام تاریخ بشر مانند خورشید درخشان و ماه تابناک و ستارگان فروزان آسمان نور بخشیده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند و دیعه خداوندی نهان خویش را بیرون آورد و خویشتن را از پستی و پلیدی برهاند.

پیشروان این راه پیامبران و اوصیای پاک نهاد آنان هستند. اما در مرحله بعد عالمان دین، محدثان، مفسران، فقیهان و ... پای در جای پای آنها نهاده اند.

معرفت به سیره در زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اوصیای طاهرین (علیهم السلام) ایشان، شناخت و واقعیت اسلام است. از آنجا که آنها اسلام مجسم و تحقق خارجی آن هستند. اما شناخت عالمان ربانی، قدمی بزرگ در راه یابی به حقایق دین می باشد.

آشنایی با سیره بزرگان علم دین، خود نوعی راه یابی به حقایق دین است؛ زیرا چنانکه دیدیم آنچه خداوند متعال توسط رسولان خویش برای سعادت دنیا و آخرت بشر نازل فرموده است، بعد از عصر اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، توسط علمای بزرگ به مرحله عمل رسیده است و سپس نشر یافته است. انسان ها هم در عصر غیبت به وسیله چنین شخصیت هایی با حقایق اسلام آشنا شده اند و به سعادت ابدی رسیده اند. لذا شناخت اینان يك قدم در راه شناخت دین است.

قدر و منزلت چنین کسانی با چند جمله کوتاه که در این نوشته آمده است، قابل ارزیابی نیست. ولی همین اجمال نیز مقصد را روشن می کند.

یکی از معدود شخصیت های بزرگ جامعه اسلامی شیعی ما، حضرت آیت الله علامه عسکری است که در طول عمر پربرکت خود، لحظه ای آرام نداشته است و با کار و تحقیق و خدمت به مردم و مجاهدت و مبارزه با طواغیت عراق سراسر آن را آکنده کرده است. ایشان در ابعاد مختلفی کار و خدمت کرده اند که در زیر به طور خلاصه آنها را می آوریم:

ایشان تا قبل از حکومت صدامیان بر عراق، در بغداد می زیسته اند. در آنجا مجموعه بزرگی از مدارس - دبستان، دبیرستان پسرانه و دخترانه و بزرگسالان - و دو دانشکده علوم قرآن و حدیث و ادبیات عرب تأسیس کردند که تنها يك مدرسه امام جواد در بغداد در حدود

چهارده شعبه و چند هزار دانش آموز داشت و در طول سالیان دراز حضور در جامعه عراقی، نسل برتری برای جامعه عراق تربیت کرده اند. البته به خاطر خطرات جدی که در اوایل حکومت بعث عراق برای ایشان به وجود آمد، ایشان به ایران مهاجرت کرده و در تهران رحل اقامت افکندند. از هنگامه ورود، حرکت های فرهنگی و دفاعی از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را شروع کردند و شعبه دانشکده اصول الدین را در ایران تأسیس نمودند که با سه دانشکده در تهران، قم و دزفول دانشجویان خوبی را تربیت کرده اند.

کتاب تحقیقی و دفاعی ایشان از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در جهان شناخته شده است و به زبان های متعدد ترجمه گشته است. این کتاب ها و اثر گذاری آنها در مجامع علمی جهان و در میان مردم مناطق اسلامی مطرح است. اینجانب نامه های بسیاری را دیده ام که از نقاط مختلف جهان اسلام خدمت ایشان ارسال کرده اند و نویسنده نامه اقرار می کند که او یا گروهی که کتابهای ایشان را مطالعه کرده اند، شیعه شده اند. این نحو اثر گذاری صریح و واضح، در کمتر اثری دیده می شود.

یکی از مزایای کتاب های ایشان، این است که خواننده بدون اینکه درگیر تعصبات کور شود، با تحقیقات ناب به خضوع در می آید. به گونه ای که خواننده منصف، چاره ای جز اقرار و پذیرش نخواهد داشت.

همیشه تحقیقات ایشان، به دور از هرگونه تعصب و برخوردار از دلایل متقن و غیرقابل تردید است. ولو در بعضی مواقع هاضمه های ضعیف علمی نتوانستند واقعیت را درک کنند و با تعرض و برخوردهایی نابخردانه و عوامانه، مایه رنجش فراهم کرده اند که قطعاً این نحوه برخورد، شأنیت علم و عالم را خدشه دار می سازد.

مثلاً درباره حدیث کساء، بعضی از علما به ایشان هجوم آورده اند که ایشان منکر واقعه کساء شده اند. لیکن باید گفت که واقعه کساء در خانه ام سلمه - رضوان الله علیها - از مسلمات اسلام است و حضرت استاد علامه در این مورد از سالیان پیش رساله ای تألیف کرده اند و روایاتی را از مآخذ درجه اول شیعه و سنی در توضیح و اثبات آن آورده اند. بنابراین آنچه ایشان در مورد حدیث کساء گفته اند، به حدیثی که در ملحقات مفاتیح الجنان آمده و از منتخب طریحی نقل شده است مربوط می شود. البته بحث در این نیست که با حدیث کسائی که در ملحقات مفاتیح الجنان آمده است، نمی توان توسل پیدا کرد، بلکه مقصود این است که با آن نمی توان به احتجاج با مخالفان رفت.

نظر ایشان درباره زیارت عاشورا نیز نیاز به توضیح دارد که می آوریم. طبق نقل ابن قولویه در کامل الزیارات، زیارت عاشورا تصریح در لعن ندارد و با نقل شیخ الطائفه در مصباح المجتهد، در نسخ مختلف آن اختلاف جدی دارد. استاد علامه در کتاب دعای تألیفی خود به نام منتخب الادعیه به نقل ابن قولویه اعتماد کرده و آن را که موافق نسخ قدیمی تر مصباح است، می آورند. اشکال وارد کردن ایشان در نقل مصباح است. آن هم در نسخه هایی که کتابت متأخر از عصر صفوی دارد که متأسفانه شهرت عام یافته است. اگر هم

سخنی در مورد زیارت عاشورا گفته شده است، در مورد نسخه مورد اختلاف است نه اصل آن و این مسئله در دست عوام بی توجه به مبانی علمی به صورت يك مشکل درآمده است. این جزوه را هم ایشان در جواب کسانی که مدعی بوده اند ولایت علی و ائمه اطهار(علیهم السلام) در قرآن نیست، نوشته اند که برای تنویر پیروان مکتب خلافت و پیروان مکتب اهل بیت(علیهم السلام) بسیار مفید می باشد. بنیاد بین المللی غدیر به مناسبت عید غدیر سال ۱۳۸۳ بیست هزار از این جزوه را چاپ و نشر داد. به لحاظ حساسیت موضوع و اینکه لازم است جامعه اسلامی با مطالب بنیادین خود به زبان ساده آشنا باشد و جلوی اشخاص مزدوری که سعی دارند جامعه اسلامی را به تشنج بکشانند گرفته شود، به چاپ مجدد آن اقدام نمودیم. باشد که مقبول درگاه مولایمان قرار گیرد.

خداوند عمر این عالم بزرگ را برای خدمت به جامعه شیعی طولانی تر گرداند و همه علمای اسلام را از بلیات آخرالزمان حفظ کند

انشاء الله

روابط عمومی بنیاد بعثت

مقدمه

دو مورد از شبهاتی که برخی از پیروان مکتب خلفا (اهل تسنن) مطرح می کنند، عبارتند از:

چرا نام حضرت علی در قرآن نیست؟

چرا موضوع امامت در قرآن مطرح نیست؟

در پاسخ به این دو شبهه، ابتدا معنی امامت را بررسی می نمایم، سپس به مدد پروردگار پاسخ این دو سؤال را بیان می کنیم:

«امام»، در لغت عرب به معنی پیشوا می باشد و هیچ جامعه بشری نمی تواند بی پیشوا بماند. بنابراین، باید درباره این بحث شود که پیشوایان جامعه های بشری را چه کسی می تواند تعیین کند؟ خداوند باری تعالی یا افراد جامعه های بشری؟!

در این باره خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می فرماید:

(وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۱؛ و آن هنگامی که پروردگار، ابراهیم را به کلماتی آزمود، حضرت ابراهیم از عهده آن آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را پیشوا و امام مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: به فرزندان و دودمان من از این پیمان (پیشوایی) بهره ای می رسد؟

خداوند به حضرت ابراهیم فرمود: پیمان من شامل ظالمان و ستمکاران نمی شود.)

بنابراین آیه شریفه، خداوند برای مردم امام معین فرموده است و آن امام باید معصوم باشد. البته امامی که خداوند برای مردم تعیین می کند، گاه رسول صاحب شریعت است؛ مانند حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - و گاه وصی آن پیامبران صاحب شریعت می باشند؛ مانند سام، فرزند نوح و یسَع، وصی حضرت موسی. قبل از آنها هم، هبة الله یا شیث، وصی حضرت آدم، که نام بعضی از آنها در قرآن آمده و بعضی ذکر نشده است. پس ذکر نشدن نام وصی در قرآن، دلالت بر وصی نبودن او نیست. آنچه لازم به نظر می رسد، این است که هر پیامبری وصی بعد از خود را به پیروان خود معرفی کند. درباره دین اسلام هم به روشنی وصی پیامبر خاتم در قرآن کریم و سنت پیامبر بیان شده است. شایان ذکر است روایاتی که در این کتاب مورد استناد و استدلال قرار می گیرد، روایات صحیح^۲ مکتب خلفا می باشد.

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. روایت صحیح در مکتب خلفا به روایتی گفته می شود که سلسله روایان حدیث، متصل بوده و به یکی از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) منتهی گردد. لیکن محدثین مکتب اهل بیت(علیهم السلام) روایت صحیح را به روایتی اطلاق می کنند که علاوه بر اطمینان از

داشتند، در کارشان خودسر باشند؛ و هر کس از فرمان خدا و رسولش سرپیچی کند، بی شك به گمراهی آشکاری افتاده است.)

خداوند، پیامبر خاتم را در گفتار و رفتارش حجت خود بر خلق قرار داده، و او را پیشوای امت تعیین کرده است، تا از او پیروی کنند؛ همچنان که می فرماید:

(۱) (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)^{۱۱}؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید [و اجرا کنید] و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید.)

(۲) (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)^{۱۲}؛ و هرگز پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید؛ آنچه می گوید، چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.)

و در جای دیگر می فرماید:

(۳) (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...)^{۱۴}؛ بی شك پیامبر خدا نمونه و الگویی نیکویی برای شما است.)

■ پیش گفتار دوم

■ پیش گفتار دوم

پیش بینی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

آنچه در پیش گفتار اول آمد، کلام خدا درباره «اطاعت محض از پیامبر» و «حُجَبِیتِ گفتار و رفتار پیامبر در کنار قرآن» بود و در این پیش گفتار، از پیش بینی پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره کسانی که خواهند گفت تنها از قرآن برای ما بگویید و اصولاً به حدیث پیامبر اعتنا نمی کنند، سخن می گوئیم.

برخی از این احادیث پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در کتاب های صحاح و مأخذ معتبر مکتب خلفا آمده است که به شرح زیر می باشد:

۱. در «سُنَنِ تِرْمِذِي»، «سُنَنِ ابْنِ مَاجَه»، «سُنَنِ دَارِمِي» و «مُسْنَدِ» احمد چنین آمده است:

«از «مَقْدَامِ بْنِ مَعْدِي كَرَب»^{۱۵} روایت شده است که رسول خدا فرمود:

«این را بدانید که بر من قرآن نازل شده و به همراه آن همانندش سنت است. آگاه باشید که دور نیست مردی که شکمش سیر شده، راحت بر جایگاه خود تکیه داده، بگوید: تنها قرآن را دریابید، و هر چه را که در آن حلال دیدید، حلالش بدانید و آنچه را که حرام یافتید، حرام و ناروایش بشمارید.»

۱۲. حشر: ۷.

۱۳. نجم: ۳ و ۴.

۱۴. احزاب: ۲۱.

۱۵. مقدام بن معدی کرب کندی، به همراه دیگر نمایندگان «کنده» به خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رسیده است. مقدام ۴۷ حدیث از رسول خدا روایت کرده که تمامی آنها را اصحاب صحاح و سُنَنِ، به جز «مسلم»، نقل کرده اند. مقدام در سرزمین شام در سال ۸۷ هجری و در سن ۹۱ سالگی بدرود حیات گفت.

«اسدالغابه»، ج ۴، ص ۴۱۱؛ «جوامع السیره»، ص ۲۸۰؛ «تقریب التهذیب»، ج ۲، ص ۲۷۲.

در «سُنَن» ترمذی، حدیث مزبور چنین ادامه می یابد:

«در حالی که بی گمان هر چه را که رسول خدا حرام کرده، مثل آن است که خدا حرام فرموده است.»

و در «سُنَن» ابن ماجه، آخر کلام فوق چنین آمده است:

«همانند حرام خدا است.»

در «مُسْنَد» احمد بن حنبل از مقدم بن معدی کرب روایت شده است:

«رسول خدا در جنگ خیبر چیزهایی را حرام کرد؛ سپس فرمود: دور نیست که بعضی از شما در مقام تکذیب من برآیند، در حالی که راحت بر بالش خود تکیه داده اند، حدیث مرا بر او بخوانند و او بگوید: میان ما و شما کتاب خدا وجود دارد. آنچه را که در آن حلال یافتیم، روایت خواهیم دانست و هر چه را که حرام دیدیم، حرامش خواهیم شمرد. آگاه باشید که آنچه را پیامبر خدا حرام کرده، مثل این است که خدا حرام فرموده است.»

۲. در «سُنَن» ترمذی، «سُنَن» ابن ماجه، «مُسْنَد» احمد، و «سُنَن» ابوداود از قول «عُبَید

الله بن ابی رافع»^{۱۶} از پدرش آمده است که رسول خدا فرمود: «آگاه باشید! نبینم یکی از شما را که راحت بر مسند خویش تکیه داده، امری را که من به انجام آن دستور داده یا از آن نهی نموده ام، بر او عرضه کنند و او بگوید: نمی دانم! من آنچه را که در کتاب خدا ببینم، عمل می کنم!!»

جمله آخر حدیث بالا در «مُسْنَد» احمد چنین آمده است:

«من این را در کتاب خدا ندیده ام!!»

۳. در «سُنَن» ابوداود، کتاب خراج، باب تعشیر اهل زِمّه، از قول «عرباض بن ساریه»^{۱۷}

آمده است که گفت:

«ما با پیامبر وارد خیبر شدیم، در حالی که چند نفر از اصحاب، رسول خدا را همراهی می کردند. رییس خیبریان که مردی بسیار خشن و عصبانی به نظر می رسید، قدم پیش گذاشت و گستاخانه به رسول خدا گفت: ای محمد! این درست است که حیوانات ما را بکشید، و میوه های ما را بخورید و زنان ما را آزار برسانید؟!»

پیامبر خدا از این موضوع سخت خشمگین شد. پس روی به «عبدالرحمن عوف» کرد و فرمود: بر اسب سوار شو، و در میان مردم فریاد برآور که بهشت جز به مؤمنان روا نباشد و بگو که مردم برای ادای نماز جمع شوند.

عرباض می گوید:

مردم از گوشه و کنار برای ادای نماز و شنیدن سخنان پیامبر خاتم جمع شدند و با رسول خدا نماز گزارند. سپس پیامبر خدا برخاست و چنین فرمود: آیا بعضی از شما، در حالی که راحت بر بالش خود تکیه داده است، می پندارد که خداوند چیزی را حرام نکرده است، مگر آنچه را که در قرآن است؟! آگاه باشید که من شما را پند داده و به انجام اموری امر کرده ام، و از کارهایی نهی نموده ام که همه آنها به منزله قرآن است، یا بیش تر از آن [اهمیت داشته و لازم الاجراست]. خداوند برای شما حلال نکرده است هنگامی که اهل کتاب آنچه را بر عهده داشته اند انجام داده باشند، بدون اجازه و موافقتشان به خانه آنها وارد شوید، یا زنانشان را آزار رسانید، و یا از میوه هایشان بخورید.»

۱۶. عبدالله فرزند «ابورافع» آزاد کرده رسول خداست. عبدالله، کتابت دیوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به عهده داشت. او از ثقات محدثان طبقه سوم به حساب می آید و احادیث او را تمام نویسندگان کتاب های حدیث ثبت کرده اند. «تقریب التهذیب»، ج ۱، ص ۵۳۲، شماره ۱۴۴۱.

۱۷. ابونجیح، عرباض بن ساریه سلمی، از رسول خدا ۳۱ حدیث روایت کرده و اصحاب صحاح، به جز «بخاری و مسلم»، همه آنها را نقل کرده اند. عرباض در سال ۷۵ هجری چشم از جهان فرو بست. «اسد الغابه»، ج ۳، ص ۳۹۹؛ «جوامع السیره»، ص ۲۸۱؛ «تقریب التهذیب»، ج ۲، ص ۱۷.

۴. در «مُسْنَد» احمد بن حنبل از قول ابوهریره^{۱۸} آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«نبینم یکی از شما را که چون حدیث و سخن مرا بر او عرضه نمایند، او راحت بر جایگاه خود تکیه داده، بگوید: در این مورد از قرآن برابم بخوانید!!»

۵. در مقدمه «سُنَن» دارمی از حَسَّان بن ثابت أنصاری^{۱۹} روایت شده است که گفت: «کان جبریلُ یُنزِلُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ بِالسُّنَّةِ، کَمَا یُنزِلُ عَلَیهِ بِالْقُرْآنِ؛ همان طور که جبرئیل، قرآن را بر پیامبر خاتم نازل می کرد، سنت را هم بر آن حضرت فرود می آورد.»

این موارد، نمونه هایی از آیات قرآنی و احادیث نبوی است که مسلمین را امر به تبعیت از رسول خدا و سنت پاکش نموده و از مخالفت با آن حضرت نهی می نماید، و کسانی را که به دلیل تمسک به قرآن، سنت را زیر پا گذاشته و به آن اعتنائی نمی کنند، شدیداً سرزنش کرده و مورد عتاب خود قرار می دهد.

گذشته از این ها، اساساً نمی توان اسلام را تنها از خلال آیات قرآن و بدون مراجعه به سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرا گرفت. دو مثال ذیل، حقیقت را روشن می سازد:

- در قرآن، امر و تأکید شده است که نماز بخوانیم، اما اینکه این عمل چگونه و تحت چه شرایطی انجام شود، جز با مراجعه به سنت پیامبر خاتم معلوم نمی گردد. با مراجعه به احادیث و سیره رسول خدا، تعداد رکعات و سجده ها، اذکار، قوانین و مُبطلات نماز را فرا می گیریم و کیفیت و چگونگی آن را درمی یابیم.

- حج نیز چنین است. با مراجعه به سنت پیامبر خدا، نیت احرام، شناخت و تشخیص میقات ها، نحوه طواف، توقف و حرکت در عَرَفَات، مَشْعَر و مِئِی، رَمَی جَمَرَات، قربانی و حَلْق و تقصیر و محدوده زمانی انجام هر يك از آن وظایف، مکان و موقعیت هر يك از آن ها، واجبات، مستحبات، مکروهات و محرمانتشان را فرا می گیریم.

همین دو مثال، به خوبی نشان می دهد که بدون مراجعه به سنت پیامبر خاتم و تنها با مراجعه به قرآن، انجام این دو وظیفه واجب شرعی امکان پذیر نخواهد بود. البته تمام احکام شرع مقدس اسلام همین حالت را دارند.

بنابراین، بر ما لازم است که برای یادگیری همه چیز اسلام از جمله احکام آن و پیروی از دستورات الهی، به قرآن و سنت رسول خدا با هم مراجعه کنیم و اگر کسی تنها به یکی از این

۱۸. ابوهریره قحطانی دُوسی، کنیه اش ابوهریره (گربه باز) بود و این لقب را از آن روی به دست آورده که گربه ای دست آموز داشته، و یا این که چون به خدمت رسول خدا رسیده، گربه دست آموز خود را در آستین خویش پنهان کرده بود، و آن حضرت به او «ابوهریره» خطاب کرده بود. ابوهریره در جنگ خیبر به خدمت رسول خدا رسید و اسلام آورد. او از رسول خدا ۵۳۷۴ حدیث روایت کرده است و عموم اصحاب حدیث آنها را نقل کرده اند. «أسدالغابه»، ج ۵، ص ۳۱۵؛ «جوامع السیره»، ص ۲۷۵؛ «عبدالله بن سبأ»، ج ۱، ص ۱۶.

۱۹. ابو عبدالرحمن با ابوالولید، حسان بن ثابت انصاری خزرچی، شاعر رسول خدا که در مسجد به ذکر مناقب آن حضرت می پرداخت و رسول خدا در حَقِّش فرمود: «خداوند حسان را تا زمانی که از پیامبرش دفاع می کند، به روح القدس تأیید می فرماید». حسان از مردان ترسوی روزگار خود بود که بر اثر آن در هیچ يك از غزوات پیامبر خاتم شرکت نکرد. از رسول خدا تنها يك حدیث روایت کرده است که به جز «ترمذی»، دیگران آن را نقل کرده اند. حسان در سال ۴۰ تا ۵۰ و یا ۵۴ هجری و در سن ۱۲۰ سالگی چشم از جهان فرو بست. «أسدالغابه»، ج ۲، ص ۷-۵؛ «جوامع السیره»، ص ۳۰۸؛ «تقریب التهذیب»، ج ۱، ص ۱۶۱.

دو رجوع نماید و آنها را از یکدیگر جدا کند، بی گمان بنا بر آن گذاشته است که خود را از قید و بند اسلام رها ساخته و قوانین آن را به میل و خواسته دل خود تفسیر و تعبیر نماید، زیرا با حذف سنت پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) که کلید فهم و مفسر قرآن است، تأویل قرآن بنا به میل و سلیقه شخصی به سادگی امکان پذیر خواهد بود.

■ پیش گفتار سوم:

اهتمام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به موضوع تعیین ولی امر پس از خود

پیش از این که به بررسی نُصوصی که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره تعیین و معرفی جانشین و فرمانروای بعد از خودش آمده است، بپردازیم، به جاست مقداری اهتمام آن حضرت را به مسئله جانشینی پس از خود، شرح دهیم:

مسأله امامت و پیشوایی بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از مهم ترین مسائل اسلام بود و اهمیت و حساسیت آن از شخص رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و از اطرافیان و اصحاب آن حضرت پنهان نبود؛ بلکه از همان ابتدای کار و اوایل بعثت، بسیاری از کسان در فکر و آرزوی آن بودند و برای آن نقشه می کشیدند. از این رو می بینیم که بُحیره از بنی صَعَصَعَه، پذیرش اسلام خود و قبیله اش را مشروط به این کرد که زمامداری بعد از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) از آن او و قبیله اش باشد. و نیز هودّه حنفی، در برابر اسلام آوردن خود، از پیامبر حقی در حکومت بعد از او را درخواست کرد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از همان ابتدای بعثت - البته به تعلیم وحی - همواره به مسأله زمامداری بعد از خودش توجه داشت؛ به ویژه در نخستین روزی که از پیروان خود برای تشکیل جامعه اسلامی بیعت می گرفت، توجه حضرتش به این امر مهم و حساس کاملاً آشکار بود.

چاره اندیشی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره جانشینی پس از خود را بخاری و مسلم در «صحیح» خود، نسائی و ابن ماجه در «سنن» خویش، مالک در «الموطأ»، احمد بن حنبل در «مسند» خود، و دیگران در کتاب هایشان آورده اند. ما در این جا سخن بخاری را از صحیح او نقل می کنیم. او می نویسد:

عبادة بن صامت گفت: ما با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر این اساس بیعت کردیم که در تنگی و فراخی و غم و شادی، مطیع و فرمانبردار حضرتش باشیم و بر سر فرمانروایی با اهلش به ستیزه برنخیزیم.^{۲۰}
عبادة بن صامت در روز بیعت عقبه کبری^{۲۱} یکی از نُقبای دوازده گانه و معتمدان انصار بود که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در آن روز از گروه هفتاد و چند نفری که با وی بیعت کردند

۲۰. صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب کیف یبایع الامام الناس، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۱؛ لفظ «العسر و الیسر» (تنگی و فراخی) صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب طاعة الامراء فی غیر المعصية و تحريمها فی المعصية، ح ۴۱ و ۴۲؛ + سنن نسائی، کتاب البیعة، باب البیعة علی لا ننازع الامر اهله؛ + سنن ابن ماجه، کتاب الجهاد، باب البیعة، ح ۲۸۶۶؛ + موطأ مالک، کتاب الجهاد، باب الترغیب فی الجهاد، ح ۵؛ + مسند احمد، ج ۵، ص ۳۱۴ و ۳۱۹ و ۳۲۱ و ج ۴، ص ۴۱۱.
شرح حال عبادة بن صامت در سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳ و تهذیب ابن عساکر، ج ۷، ص ۲۰۷-۲۱۹ آمده است.

خواست از میان خودشان دوازده نفر را که مورد اعتماد و اطمینانشان باشند، برگزینند و به حضرتش معرفی کنند، تا هر کدام از آنها در مدینه مسؤولیت و سرپرستی گروه خود را بر عهده گیرد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به عده ای که انتخاب شده بودند، فرمود:

«مسؤولیت و سرپرستی گروهتان در تمامی امور با شخص شماست، و شما همان وظیفه را دارید که حواریون برای عیسی بن مریم(علیه السلام) داشتند».^{۲۲}

عبادة بن صامت یکی از همین نقبای دوازده گانه است که تصریح می کند از جمله مواد بیعت ما در روز عقبه با پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) این بود که بر سر فرمانروایی بعد از آن حضرت، با اهلش به ستیزه برنخیزیم: «أَنْ لَا تُتَارَعُوا الْأُمْرَ أَهْلَهُ».

مقصود رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از کلمه «امر» که در حدیث مزبور آمده و به هنگام گرفتن بیعت از هفتاد و دو مرد و زن انصار در بیعت عقبه کبری روی آن تأکید شده است که با اهلش به ستیزه برنخیزند، همان فرمانروایی و حکومتی است که در سقیفه بنی ساعده^{۲۳}، برای به دست گرفتن آن به منازعه برخاستند، در صورتی که خداوند از شایستگان و کسانی که اهلیت چنان حکومتی را دارند، چنین یاد کرده است:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)^{۲۴}; فرمانبردار خدا و پیامبر و صاحبان امر یعنی فرمانروایانتان

باشید.)

اگر چه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمانروا و ولی امر بعد از خودش را در زمان بیعت عقبه کبری معرفی نکرده است و حکمت نیز چنین اقتضا می کرد که ولی امر بعد از خود را - که کسی غیر از طایفه انصار بود - در آن موقعیت معرفی نکند. زیرا چه بسا روحیه بسیاری از آنها در آن شرایط که با رسول خدا بیعت می کردند، آمادگی پذیرش چنان موضوعی را نداشت. با این حال رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از آنها پیمان گرفت که بعدها وقتی که حضرتش ولی امر آنان را تعیین فرمود، به مخالفت و ستیزه با او برنخیزند.

۲۱. هنگامی که چند تن از اهالی یثرب پیش از هجرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نزد آن حضرت آمده و ایمان آوردند، پیامبر به آنان مأموریت داد تا به شهر خود مراجعت نموده و به تبلیغ دین و آموزش احکام بپردازند. سال بعد همان گروه به همراه حدود هفتاد نفر از مؤمنان تازه به اسلام گرویده در مکان عقبه کبری (نزدیک جمرات) به حضور پیامبر شرفیاب گردیده و با آن حضرت بیعت نمودند.

۲۲. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱، ص ۱۱۲۱.

۲۳. ر.ک: دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲۴. نساء: ۵۹.

فصل اول

تعیین وصی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و

امامت علی (علیه السلام) در مکتب خلفا

یکم: در سال سوم بعثت

تاریخ و احادیث معتبر گواهی می دهند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) ولی امر و فرمانروای بعد از خود را در گردهمایی کوچکی در نخستین روزی که نزدیکانش را به پذیرش اسلام دعوت فرمود، مشخص و معرفی کرد.

این موضوع را گروهی از اهل حدیث و سیره، مانند طبری، ابن عساکر، ابن اثیر، ابن کثیر، متقی هندی و دیگران، در کتاب های خود آورده اند.

طبری این رویداد را از قول امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تاریخ خود چنین آورده است:

«هنگامی که آیه (وَ اَنْزِلْ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ)^{۲۰} بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نازل شد، آن حضرت مرا طلبید و فرمود: «یا علی! خداوند مرا فرمان داده است که به نزدیکانم اخطار دهم و آنها را از گمراهیشان بترسانم. متوجه هستم که این کار، امری توان فرساست؛ چرا که می دانم تا من در این مورد لب بگشایم، حرکتی ناروا از ایشان خواهم دید که مایل به آن نیستم. پس خاموش ماندم تا این که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! اگر فرمان نبوی، خداوند تو را عذاب خواهد کرد. اکنون خوراکی از ران گوسفند تهیه کن و قدحی دوغ برای ما آماده نما و فرزندان عبدالمطلب را دعوت کن تا با ایشان سخن گویم و فرمان خدا را به ایشان ابلاغ نمایم.

من فرمان بردم و امر رسول خدا را انجام دادم و فرزندان عبدالمطلب را که تعدادشان به چهل نفر - یکی بیش تر یا کم تر - می رسید و در میانشان عموهای او، مانند ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب بودند، به آن مجلس دعوت کردم. هنگامی که همه میهمانان حاضر شدند، پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) مرا فرمان داد تا غذایی را که آماده کرده بودم بر سر سفره بگذارم. دستور آن حضرت را اطاعت کردم. آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نخست دست در ظرف غذا برد و تکه گوشتی بر گرفت و آن را با دندان خود به چند پاره قسمت کرد و در دیگ بینداخت و سپس روی به میهمانان کرد و فرمود: به نام خدا مشغول شوید و هر کدام سهم خود را از آن برگزیرید.

همه آنان، تا آن جا که ظرفیت داشتند، از آن غذا خوردند؛ به حدی که اثر انگشتان این ها در ظرف غذایشان دیده می شد. به خدایی که جان علی به دست قدرت اوست، تمامی آنچه را که پیش روی همه آنها نهاده بودم، تنها اشتهای يك تن از آنها را کفایت می کرد.

چون غذایشان را خوردند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمان داد تا قدح دوغ را در اختیار بگذارم. همگی از آن دوغ سیر نوشیدند و تشنگی خویش را برطرف ساختند. خدای را سوگند که دوغ آن قدح تنها برای فرو نشانیدن آتش تشنگی یکی از آنها کافی بود.

در این وقت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آماده سخن گفتن شد، اما ابولهب نگذاشت و پیشدستی کرد و گفت: رفیقان بدجوری شما را سحر کرده است. به سبب گفته او، همه حاضران برخاستند و پیش از آن که پیامبر خاتم سخنی گفته باشد، بیرون رفتند.

پس از بیرون رفتن آن ها، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به من فرمود: ای علی! این مرد در سخن گفتن بر من پیشی گرفت و همچنان که دیدی، پیش از آن که من با ایشان سخنی گفته باشم، پراکنده شدند. بار دیگر همان را که آماده کرده بودی، مهیا کن و فردا به ناهار دعوتشان نما.

فرمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را اطاعت کردم و دیگر بار به ناهار دعوتشان کردم. آنان همگی بر سفره پیامبر خاتم نشستند و آن حضرت چون روز گذشته فرمان داد تا ظرف غذا را در برابرش بگذارم و ایشان نیز آنچه را که در روز پیش انجام داده بود، تکرار کرد. آنان همگی از آن غذا خوردند و سیر شدند. آنگاه قبح دوغ را در اختیارشان گذاشتم؛ همگی نوشیدند و تشنگی فرو نشانند.

سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آغاز به سخن کرد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا قسم من در همه عرب جوانی را سراغ ندارم که بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای بستگانش آورده باشد. من خیر دنیا و خیر آخرت را برای شما آورده ام و خداوند مرا فرمان داده است تا شما را برای دستیابی به این همه خیر، به سوی او بخوانم. اکنون کدام يك از شما مرا در پیشبرد چنین امر مهمی یاری خواهد کرد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

هیچ يك از آنها به پیشنهاد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پاسخ مثبتی نداده و همگی از آن سر باز زدند. من که از نظر سنی از همه کوچک تر بودم، با چشمانی نمناک و... گفتم: ای رسول خدا! من تو را در این امر مهم یار و مددکار خواهم بود.

آن گاه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گردنم را گرفت و رو به همه حاضران کرد و فرمود: **إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؛ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا؛** این برادر و وصی من، و خلیفه و جانشین من در میان شما خواهد بود. گوش به فرمانش دارید و مطیع اوامرش باشید.

حاضران، در حالی که سخت می خندیدند، از جای برخاستند و به هنگام بیرون رفتن از خانه، رو به ابوطالب کردند و گفتند: به تو دستور می دهد که گوش به فرمان پسر ت دهی و اطاعتش کنی.^{۲۶}

دوم: در غزوه تبوك

در «صحیح» بخاری و مسلم، «مُسْنَد» طیالسی و «مُسْنَد» احمد بن حنبل، «سُنن» ترمذی و «سُنن» ابن ماجه و دیگر منابع^{۲۷} حدیثی ذکر شده است که ما سخن بخاری را نقل می کنیم: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرموده است: **«أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي؛** منزلت تو نسبت به من مانند هارون است برای موسی؛ با این تفاوت که پس از من دیگر پیامبری نخواهد بود».

پایان این حدیث در صحیح مسلم چنین آمده است:

«إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ با این تفاوت که پیامبری پس از من نخواهد بود».

۲۶. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱، ص ۱۱۷۱-۱۱۷۲؛ + تاریخ ابن عساکر، تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۱ (در شرح حال امام)؛ + تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۲؛ + نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳؛ + تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۹ (که سخن پیامبر خاتم را درباره علی(علیه السلام) حذف کرده و به جای آن «کذا و کذا» نهاده است؛ + کنز العمال منقح هندی، ج ۱۵، ص ۱۰۰ و ۱۱۵ و ۱۱۶ (و در صفحه ۱۳۰ آورده است: **أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؛ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا؛** برادر و وصی من، و خلیفه و جانشین من؛ + سیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۸۵. + مُسْنَد احمد نیز در این باب دو روایت را به اختصار ذکر نموده است.

۲۷. صحیح بخاری (باب مناقب علی بن ابی طالب)، ج ۲، ص ۲۰۰؛ + صحیح مسلم (باب فضل علی بن ابی طالب)، ج ۷، ص ۱۲۰؛ + صحیح ترمذی (باب مناقب علی)، ج ۱۳، ص ۱۷۱؛ + مُسْنَد طیالسی، ج ۱، ص ۲۸-۲۹؛ + ابن ماجه (باب فضل علی بن ابی طالب)، ج ۱۱۵؛ + مُسْنَد احمد، ج ۱، ص ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵ و ۳۳۰، ج ۳، ص ۳۲ و ۳۳۸، ج ۶، ص ۳۶۹ و ۴۳۸؛ + مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۳۷؛ + طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۴-۱۵؛ + مجمع الزوائد، ص ۱۰۹-۱۱۱.

ابن سعد در «طبقاتش» از قول برّاء بن عازب و زید بن ارقم می نویسد که این دو صحابی گفته اند: چون جنگ تبوک پیش آمد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرمود: یا باید من در مدینه بمانم یا تو، و چون علی(علیه السلام) را به جانشینی خود برگزید، خود به جهت پیکار با مشرکان از مدینه خارج شد. پس از عزیمت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)، کسی گفت: رسول خدا، علی را به سبب کاری ناخوشایند که از او سرزده، همراه نیاورده و در مدینه گذاشته است! این سخن چون به گوش علی(علیه السلام) رسید، خود را به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رسانید.

چون چشم پیامبر خاتم به علی(علیه السلام) افتاد، پرسید: اتفاقی افتاده است؟! علی(علیه السلام) گفت: نه، ای رسول خدا! اما شنیده ام کسی شایع کرده که تو به سبب خطایی که از من سر زده، آزرده خاطر شده ای و مرا همراه نیاورده ای! رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تبسمی کرد و فرمود: علی! نمی خواهی تو مرا به منزله هارون برای موسی باشی، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد بود. امام پاسخ داد: دوست دارم ای رسول خدا. و پیامبر خاتم فرمود: مقام و منزلت تو آن چنان است.^{۲۸}

مقصود از لفظ «مئی» در احادیث پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله)

لفظ «مئی» که در حدیث «أَنْتَ مِئِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» آمده، مراد و مقصود پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) را از به کار بردن این کلمه در احادیث دیگر آشکار می سازد؛ و آن این که هارون در پیامبری شریک حضرت موسی، و در امر تبلیغ احکام الهی، یار و همکار او بوده است. علی(علیه السلام) هم به موجب حدیث منزلت، برای خاتم پیامبران به منزله هارون است برای موسی؛ به جز نبوت و پیامبری. پس برای علی(علیه السلام) از سیمت هارون، تنها یاری و همکاری با پیامبر خاتم در امر تبلیغ احکام الهی باقی می ماند.

همچنین رسول خدا(صلی الله علیه وآله) منظور از لفظ «مئی» را در سخنانش در روز عرفات در حَجَّةُ الْوُدَاعِ آشکارا بیان کرده است: «عَلِيٌّ مِئِي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ. لَا يُؤَدِّي عَنِّي، إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ»؛ «علی از من است و من از علی، و وظیفه مرا به جز خودم یا علی، کس دیگری انجام نمی دهد».

منظور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از به کار بردن لفظ «مئی» در احادیث متعدد، یعنی علی(علیه السلام) در مقام تبلیغ احکام الهی به مکلفین، به منزله پیامبر خاتم است.

از همین جا معنا و مفهوم لفظ «مئی» که در دیگر احادیث پیامبر خاتم و در شأن علی(علیه السلام) به طور سربسته آمده است، روشن می شود. مانند خبری که در روایت «بُرَيْدَةَ» در شکایت از امام(علیه السلام) آمده است که پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) به او فرموده است: «لَا تَقْعُ فِي عَلِيٍّ».

۲۸. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۵؛ + مجمع الزوائد هبشی، ج ۹، ص ۱۱۱ (با جزئی اختلاف).

۲۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، کتاب المقدمه، باب فضائل الصحابه، ص ۹۲؛ + مناقب ترمذی، ج ۳، ص ۱۶۹، ح ۲۵۳۱؛ + کنز العمال (چاپ اول)، ج ۶، ص ۱۵۳؛ + مُسْنَدُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، ج ۴، ص ۱۶۴-۱۶۵ (از حدیث حبشی بن جناده و به طرق متعدد).

فَائَةُ مَيْي»^{۳۰} و یا روایت عمران بن حصین که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به او فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا مَيْي»^{۳۱}.

در تمامی این روایات، منظور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این بود که به مردم بفهماند وظیفه علی و امامان از نسل او در برابر رسول خدا در کشیدن بار سنگین تبلیغ بی‌واسطه به مکلفان، همانند وظیفه شخص پیامبر خاتم است. بنابراین، آنان همگی از پیامبرند، و پیامبر خاتم از ایشان است. آنها در امر تبلیغ شریک او هستند، و فقط در يك مورد با هم اختلاف دارند و آن این که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) احکام و مقررات الهی را بی‌واسطه و مستقیماً از طریق وحی از خدای تبارک و تعالی دریافت می‌کند، اما ایشان آن را از شخص پیامبر خاتم می‌گیرند. پس امامان، از سوی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) مبلغ اسلام برای امت اسلامی هستند و خدا و پیامبرش ایشان را برای کشیدن بار سنگین امامت از پیش آماده کرده‌اند. زیرا خداوند ایشان را - همان طور که در آیه تطهیر خبر داده - با لباسی که از عصمت و پاکی بر اندامشان پوشانیده، از هر پلیدی و ناپاکی دور داشته است.

علاوه بر این، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از آنچه که خداوند به او وحی می‌فرمود، علی(علیه السلام) را به طور خاصی بهره‌مند می‌ساخت و امامان - یکی بعد از دیگری - نیز همه آنها را از پدرشان علی(علیه السلام) به ارث برده‌اند. روایات زیر گویای همین مطلب است.

حاملان علوم پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

در تفسیر رازی و کنز العمال متقی هندی آمده است که علی(علیه السلام) فرمود: «رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هزار باب از حکمت و دانش به من آموخت که از هر کدام از آنها، هزار در از علوم دیگر به رویم گشوده شد»^{۳۲}.

در تفسیر طبری، طبقات ابن سعد، تهذیب التهذیب، کنز العمال و فتح الباری روایت زیر آمده است، که ما از فتح الباری نقل می‌کنیم:

«ابوظفیل روایت می‌کند که: من در یکی از سخنرانی‌های علی(علیه السلام) حضور داشتم که می‌گفت: هر چه می‌خواهید از من بپرسید، به خدا قسم اگر از آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، از من بپرسید، به آن پاسخ خواهم داد و شما را از آن باخبر خواهم کرد. از قرآن از من بپرسید که به خدا سوگند آیه ای نیست مگر این که می‌دانم در شب نازل شده است یا در روز، در بیابان بر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرود آمده است یا در کوه...»^{۳۳}.

از این رو است که رسول خدا بنا به روایت جابر بن عبدالله در حق علی(علیه السلام) فرموده است: «من شهر علم هستم و علی در آن شهر است. هر کس بخواهد به این شهر وارد شود، باید از در وارد شود».

۳۰. ر.ک: دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۶۰۸ به بعد.

۳۱. همان.

۳۲. تفسیر رازی، در تفسیر آیه ان الله اصطفى آدم و...؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۲ و ۴۰۵.

۳۳. تفسیر طبری، ج ۲۶، ص ۱۱۶؛ + طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۱؛ + تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۷؛ + فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۲۱؛ + حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷-۶۸؛ + کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۸.

حاکم می گوید که اسناد این روایت صحیح است.^{۳۴}
و بنا به روایتی دیگر، در پایان حدیث فوق چنین آمده است:

«و هر کس که خواهان دانش است، باید از در وارد شود».^{۳۵}

همین موضوع، در روایت دیگر چنین آمده است:

«در جنگ خدیبه دیدم رسول خدا ۹۱ دست علی را گرفت و فرمود: این مرد، سرور آزادگان و کشنده تبهکاران است.

یاری کننده او پیروز است و خوارکننده اش، خوار و بی مقدار.

در این جا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) صدایش را بلند کرد و به سخنانش چنین ادامه داد: من شهر دانشم و علی در

آن است؛ هر کس بخواهد به این شهر درآید، باید از در آن وارد شود».^{۳۶}

در روایت ابن عباس، سخنان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) این طور آمده است:

«من شهر دانشم و علی در آن است؛ هر کس که قصد این شهر کند، باید از در آن وارد شود».^{۳۷}

اما در روایت شخص امام علی(علیه السلام) آمده است که پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «أَنَا دَارُ

الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا».^{۳۸}

و یا آن طور که ابن عباس روایت کرده است: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِ

البَاب»^{۳۹}

و در روایتی دیگر از امام(علیه السلام) آمده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «أَنَا دَارُ

الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»^{۴۰}

به روایت ابوذر، پیغمبر در حق علی(علیه السلام) فرمود: «عَلِيٌّ بَابُ عِلْمِي، وَ مُبَيَّنٌّ لَأُمَّتِي مَا أُرْسِلْتُ بِهِ

بَعْدِي ...^{۴۱}؛ علی دروازه دانش من است و پس از من، آنچه را که به آن فرستاده و مأمور شده ام، برای امتم بیان خواهد

نمود».

در روایت آنس بن مالک آمده است که پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود: «أَنْتَ

تُبَيِّنُ لَأُمَّتِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي؛ تو پس از من، موارد اختلاف امتم را حل و فصل خواهی نمود».

حاکم می نویسد که این حدیث با توجه به مبنایی که بخاری و مسلم در شناخت صحت

احادیث دارند، صحیح است.^{۴۲}

۳۴. مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۲۶ (در ص ۱۲۷ به طریقی دیگر آمده)؛ + تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۴۸ و ج ۷، ص ۱۷۲ و

ج ۱۱، ص ۴۸-۴۹؛ + أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۲؛ + مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ + تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۲۰ و ج ۷، ص

۴۲۷؛ + فیض القدير، ج ۳، ص ۴۶؛ + كنز العمال (چاپ دوم)، ج ۱۲، ص ۲۰۱، ح ۱۱۳۰؛ + صواعق المحرقة، ص ۷۳.

۳۵. مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۲۷-۱۲۹.

۳۶. تاریخ بغداد خطیب، ج ۲، ص ۳۷۷.

۳۷. كنز العمال (چاپ دوم)، ج ۱۲، ص ۲۱۲، ح ۱۲۱۹.

۳۸. ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۳.

۳۹. تاریخ بغداد خطیب، ج ۱۱، ص ۲۰۴؛ + صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

۴۰. صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۷۱، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ + حلیه الاولیاء ابونعیم، ج ۱، ص ۶۴؛ + كنز العمال (چاپ

اول)، ج ۶، ص ۱۵۶.

۴۱. كنز العمال (چاپ اول)، ج ۶، ص ۱۵۶.

۴۲. مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۲۲؛ + كنز العمال (چاپ اول)، ج ۶، ص ۱۵۶؛ + كنوز الحقایق المناوی، ص ۱۸۸.

در روایتی دیگر آمده است که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: «أَنْتَ تُؤَدِّي عَنِّي، وَ تَسْمِعُهُمْ صَوْتِي، وَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي: تُو رسالتم را ادامه خواهی داد، و صدایم را به گوش امتم خواهی رسانید و پس از من موارد اختلاف ایشان را حل و فصل خواهی نمود».^{۴۳}

سوم: در غدیر خم

داستان غدیر خم بنابر روایات معتبر مکتب خلفا، بدین گونه است:
در روز هیجدهم ذیحجه الحرام^{۴۴} سال دهم هجرت، و به هنگام بازگشت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از حجة الوداع^{۴۵} در محل غدیر خم، منزلگاهی به نام جُحْفَه^{۴۶}، که محل جدا شدن راه های مدینه و مصر و شام^{۴۷} از یکدیگر بود، این آیه بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نازل گردید:
(يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...؛ ای پیامبر، آنچه از پروردگارت بر تو نازل گشته است، ابلاغ کن و اگر این کار را انجام ندهی، رسالت خداوند را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از شر مردم نگاه می دارد).^{۴۸}

پس از نزول این آیه، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به کاروان ها دستور توقف داد و مقرر فرمود تا همان جا فرود آمده، پیش رفتگان را فرا خوانند، تا واپس ماندگان نیز از راه برسند و به ایشان بپیوندند.^{۴۹}

آنگاه اصحابش را از سایه گرفتن در پناه درخت های خار، که در گوشه و کنار آن بیابان روییده بود نهی فرمود، تا متفرق نشوند و مقرر داشت تا پای درختان را از خس و خاشاک پاک گردانند^{۵۰} و سپس مردم را برای ادای نماز جماعت فرا خوانند.^{۵۱}
اصحاب آن حضرت با انداختن پارچه هایی بر سر شاخ و برگ درخت، سایبانی برای آن حضرت فراهم کردند^{۵۲} و آن حضرت نماز ظهر را در آن گرمای طاقت فرسا^{۵۳} با آن جمعیت به جای آورد.

سپس برای خطبه برخاست و خدای را حمد و سپاس گفت و مردم را بسیار موعظه کرد و آنگاه فرمود: «نزدیک است که مرا بخوانند و من هم اجابت کنم (کنایه از این که مرگم فرا رسیده است) و من و شما هر دو در پیشگاه خداوند مسئولیم. در آن روز شما خدای را چه جواب خواهید داد؟»

مردم بانگ بر آوردند که ما گواهی می دهیم که تو به نیکوترین وجه رسالت خویش را انجام داده ای، و ما را راهنمایی فرموده ای و خدایت پاداش خیر دهد.

۴۳. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

۴۴. حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۴۵. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵ و ۱۶۳-۱۶۵.

۴۶. همان، ص ۱۶۳-۱۶۵؛ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹-۲۱۳.

۴۷. واژه «الجحفة» در معجم البلدان.

۴۸. مانده، ۶۷.

۴۹. تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۳.

۵۰. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵؛ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹.

۵۱. مُسْنَدُ اَحْمَد، ج ۶، ص ۲۸۱؛ سنن ابن ماجه، باب فضل علی؛ + تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹-۲۱۰.

۵۲. مُسْنَدُ اَحْمَد، ج ۴، ص ۳۷۲؛ + تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۲.

۵۳. مُسْنَدُ اَحْمَد، ج ۴، ص ۲۸۱؛ سنن ابن ماجه، باب فضل علی؛ + تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۱۲.

آنگاه پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) پرسید: «آیا به یکتایی خدا و رسالت من گواهی نمی دهید؟! آیا گواهی نمی دهید که بهشت و جهنم راست است و وجود دارند؟»

مردم بانگ برآوردند آری، به همه این ها گواهی می دهیم.

پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «بار خدایا! گواه باش». آنگاه پرسید: «آیا صدایم را می شنوید؟»
جواب دادند: آری.

سپس فرمود: «ای مردم! من پیشاپیش شما[از این دنیا] می روم، و شما در کنار حوض کوثر بر من وارد می شوید؛ حوضی که پهنای آن به اندازه فاصله بُصری تا صنعاء^۴ است، و به تعداد ستارگان آسمان بر گرداگرد آن جام های نقره نهاده شده و من در آن هنگام از دو چیز گرانبها که در میان شما به امانت بر جای نهاده ام، خواهم پرسید. پس دقت کنید که پس از من با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد!»

در این جا يك نفر از میان جمعیت بانگ برآورد که ای رسول خدا! آن دو چیز گرانبها کدامند؟

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «یکی کتاب خداست که از يك سو در دست خداست و از سوی دیگر در دست شما. آن را نیکو نگه دارید و دستوراتش را به کار بندید و آن را با چیزی عوض نکنید که گمراه خواهید شد. دیگری، عترت و اهل بیت من می باشند و خدای لطیف مرا آگاه کرده که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. من این را از خدا خواسته ام. پس بر آن دو پیشی نگیرید که به هلاکت و گمراهی می افتید. از آن دو نیز واپس نمانید که هلاک می شوید. چیزی به آنها نیاموزید که آن ها از شما آگاه ترند».

آنگاه فرمود^{۵۵}: «آیا می دانید که من از همه مؤمنان بر خودشان سزاوارتر و مقدم تر هستم؟»

مردم بانگ برآوردند آری ای رسول خدا!^{۵۶}

حضرت باز پرسید: «آیا می دانید (یا گواهی می دهید) که من بر هر فرد مؤمنی از خود او مقدم تر و اولی هستم؟»

مردم فریاد برآوردند آری ای رسول خدا!^{۵۷}

پس پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) دست علی(علیه السلام) را گرفت و بلند کرد؛ به طوری که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد^{۵۸}، آنگاه فرمود: «ای مردم! خداوند مولا و سرور من است، و من مولا و سرور شما هستم.^{۵۹} پس هر کس را که من مولای اویم، این علی مولای او است».^{۶۰}

سپس دست به دعا برداشت و گفت: «بار خدایا! دوستدار علی را دوست بدار، و دشمنش را دشمن شمار».^{۶۱} یاری کننده او را یاری کن، و خوار کننده او را خوار گردان.^{۶۲} دوست بدار هر کس که او را دوست بدارد، و خشم گیر بر آن کس باش که بر او خشم گیرد».^{۶۳} و در پایان فرمود: «خدایا تو گواه باش».^{۶۴}

۵۴. بصری شهرکی در نزدیکی دمشق بود و صنعا در نزدیکی بغداد. البته این تشبیه پیغمبر برای این بوده که اطرافیانش وسعت آن را در نظر آورند و نه چیز دیگر.

۵۵. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۲-۱۶۵. برخی از الفاظ آن در روایات حاکم حسکانی، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۰ و تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹ آمده است.

۵۶. مُسْنَدُ احمد، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۱۹ و ج ۴، ص ۲۸۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹ و در ج ۵، ص ۲۱۰ «الست أولى بكل امر من نفسه» آمده است.

۵۷. مُسْنَدُ احمد، ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۹، ص ۲۰۹ و ۲۱۲.

۵۸. در روایت حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۹۰ «فرغ یدیه حتی یری بیاض ابیطیه» و ص ۱۹۳ «حتى بان بیاض ابیطیهما» آمده است.

۵۹. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱. در تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹ «انا مولی کل مؤمن» آمده است.

۶۰. این مطلب در تمام مصادری که تا کنون در این مورد نام برده شده، آمده است.

راوی گوید: هنوز پیامبر و علی از یکدیگر جدا نشده بودند که این آیه بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد: «... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...»^{۶۵}; امروز دین شما را کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] شما پذیرفتم.

آنگاه رسول خدا فرمود: «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خداوند به رسالت من و ولایت علی»^{۶۶}. یعقوبی در تاریخ خود - در باب آیات مدنی - می نویسد: «آخرین آیه ای که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد، آیه (اليوم اكملت لكم دينكم) بود و این روایتی است صحیح و نزول آن در روزی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آشکارا ولایت و زمامداری علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در غدیر خم به همگان ابلاغ کرد»^{۶۷}. پس از انجام این مراسم، عمر بن خطاب، علی (علیه السلام) را دید و گفت: «ای پسر ابوطالب! این موهبت بزرگ بر تو گوارا باد که صبح را به شام آوردی در حالی که مولا و سرور همه مؤمنان گردیده ای»^{۶۸}. در روایت دیگر آمده است که عمر بن خطاب به علی (علیه السلام) گفت: «بِحَّ بَحِّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ»^{۶۹} خوشا به حالت ای پسر ابوطالب». بنا به روایت دیگر گفته است: «گوارایت باد ای پسر ابوطالب که صبح را به شام آوردی در حالی که سرور همه مؤمنان شده ای»^{۷۰}.

تاجی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن روز بر سر امام نهاد
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمامه ای سیاه رنگ^{۷۱} به نام سَحَاب داشت که آن را در روز هائی مخصوص^{۷۲}، چون فتح مکه^{۷۳}، به سر می گذاشت.^{۷۴} پیامبر خدا همان عمامه را در روز غدیر خم بر سر علی (علیه السلام) نهاد.
از «عبد الاعلی بن عدی البهرانی» روایت شده که گفت: «رسول خدا ۹۱ در غدیر خم علی را پیش خواند و به دست خود عمامه ای بر سرش بست و دنباله آن را به پشت سرش انداخت»^{۷۵}.

-
۶۱. مُسْنَدُ أَحْمَد، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۱۹ و ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ج ۵، ص ۳۴۷ و ۳۷۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، باب فضل علی؛ حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۹۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹-۲۱۳، که در صفحه ۲۰۹ می نویسد: به زید گفتم تو آن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدی؟ گفت: در آن بیابان کسی نبود که آن را به چشم ندیده و به گوش نشنیده باشد.
آن وقت ابن کثیر می نویسد: ابو عبدالله ذهبی این حدیث را صحیح دانسته است.
۶۲. مُسْنَدُ أَحْمَد، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴-۱۰۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱۱.
۶۳. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱؛ + تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۰.
۶۴. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۰.
۶۵. مانده، ۳.
۶۶. حاکم حسکانی از ابوسعید خدری در ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۸، ح ۲۱۱ و ۲۱۲ و از ابوهیریه در ح ۲۱۳ آورده؛ + همین مطلب به طور فشرده در تاریخ ابن کثیر آمده است.
۶۷. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۳.
۶۸. مُسْنَدُ أَحْمَدِ بْنِ حَنْبَلٍ، ج ۲، ص ۲۸۱.
۶۹. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۸.
۷۰. مُسْنَدُ أَحْمَدِ بْنِ حَنْبَلٍ، ج ۴، ص ۲۸۱؛ + سنن ابن ماجه، باب فضل علی؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۹؛ + تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۰.
۷۱. ذکر سیاه رنگ بودن عمامه ای که آن را چون تاج بر سر امام نهاد، در روایت عبدالله بن بشیر و شخص امام آمده است.
۷۲. به این مطلب در کتاب های حدیث اشاره شده است.
۷۳. صحیح مسلم، کتاب الحج، ح ۴۵۱-۴۵۲؛ + سنن ابوداود، ج ۴، ص ۵۴، باب العمائم؛ + شرح المواهب ج ۵، ص ۱۰، به نقل از معرفة الصحابة ابونعیم.
۷۴. زاد المعاد ابن القيم، فصل فی ملابسه، در حاشیه شرح زرقانی بر المواهب اللندیة.
۷۵. الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۸۹، فی ذکر تعمیمه ایام (علیه السلام) بیده؛ + أسد الغابة، ج ۳، ص ۱۱۴.

و از شخص امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) آمده است که فرمود: «در روز غدیر خم، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عمامه سیاهی بر سرم بست، و دنباله آن را روی دوشم رها نمود».^{۷۶}

در مُسْنَد طِبَالِسی و سُنَن بیهقی، سخن امیرالمؤمنین(علیه السلام) چنین آمده است: «در روز غدیر خم رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، عمامه ای بر سرم بست و دنباله آن را به پشت سرم رها کرد. آنگاه فرمود: خدای عز و جل در جنگ بدر و حنین مرا به فرشتگانی که این چنین عمامه ای بر سر نهاده بودند، یاری داده است. بعد فرمود: عمامه موجب می شود که مسلمانان از مشرکان تشخیص داده شوند».^{۷۷}

۷۶. اصابة، ج ۲، ص ۲۷۴، در ذکر شرح حال عبدالله بن بشر.
۷۷. کنز العمال، ج ۲۰، ص ۴۵؛ + مُسْنَد طِبَالِسی، ج ۱، ص ۲۳؛ + سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۴.

فصل دوم

جانشینان دوازده گانه

پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) در مکتب خلفا

در گفتار اول، پاره ای از آیات و روایاتی که امامت حضرت علی (علیه السلام) را اثبات می کند، آوردیم.

اینک روایاتی که امامت عموم اهل بیت (علیهم السلام) را اثبات می کند و در آن روایات، خدای متعال و پیامبر خدا، امامان و اوصیای بعد از پیامبر خاتم را تعیین کرده به مردم معرفی می کنند، می آوریم؛ سپس به بیان آنها می پردازیم.

الف. اثبات امامت عموم اهل بیت (علیهم السلام) در روایات (حدیث ثقلین)

در این دسته از احادیث، نام خاص هیچ يك از امامان (علیهم السلام) وجود ندارد، ولی امامت عموم اهل بیت (علیهم السلام) در آنها مطرح است. ما دو نمونه از این احادیث را بررسی می کنیم.

۱. در کتاب صحیح مسلم^{۷۸} و ده ها کتاب معتبر دیگر مکتب خلفا، مانند مُسَنَدُ احمد، سنن دارمی، سنن بیهقی، مستدرک الصحیحین^{۷۹} روایت کرده اند:

زید بن ارقم می گوید: در بین راه مکه و مدینه (در بازگشت از حجة الوداع) در کنار آبگیری که «خُم» نام داشت، پیامبر در میان مردم چنین خطبه خواند:

«ای مردم! آگاه باشید من بشری هستم [همانند شما]، نزدیک است مرا [به عالم بقا] بخوانند، و من اجابت دعوت حق کنم. من دو چیز گرانبایه در میان شما به میراث می گذارم: کتاب خدا که در آن هدایت و نور است. آن را رها نکنید، و بدان چنگ زنید».

سپس فرمود: «و اهل بیت من، خاندان من. شما را در مورد اهل بیتم یادآور خدا می شوم! (این کلام را سه بار تکرار فرمود)»

سپس بنا به نسخه مستدرک اضافه می فرماید: «هوشیار باشید که شما پس از من با این دو بازمانده چگونه رفتار می کنید. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند».

با تکیه بر جمله اخیر گفته پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که معتقدیم یکی از امامان اهل بیت - که تعدادشان نیز در روایات معتبر دیگر تعیین شده است - باید عمری طولانی داشته باشد که تا پایان جهان زنده بماند و در نتیجه همدوش و قرین کتاب خدا برای همیشه در جامعه بشری موجود باشد، و فرموده پیامبر در مورد عدم جدایی این دو راست آید.

۲. شبیه به همین سخن را جابر از خطبه عرفه پیامبر نقل می کند. او می گوید: من پیامبر را در ایام حج در عرفه دیدم. آن حضرت بر شتر خویش به نام «غضباء» سوار بود و برای مردم چنین خطبه می خواند: «... ای مردم! من در میان شما چیزی می گذارم که اگر بدان چنگ زنید و از آن دست برندارید، هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من می باشند».

۷۸. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲-۱۲۳، چاپ مصر، ۱۳۳۴ هـ.

۷۹. المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۴۸. برای دستیابی به بقیه مدرک، ر.ک: المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی.

ترمذی پس از نقل این سخن، اضافه می کند که این حدیث از ابوذر، ابوسعید خدری، زید بن ثابت، و حذیفه بن اَسید نیز روایت شده است.^{۸۰}

در این روایت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اهل بیت خویش را همدوش قرآن قرار داده و هدایت را به دست ایشان و قرآن می داند، و چنگ زدن به دامان ایشان را موجب نجات قطعی از گمراهی و ضلالت معرفی می کند، و می فرماید هوشیار باشید و دقت کنید که چگونه بعد از من با این دو رفتار خواهید کرد و بدانید که این دو هیچ گاه از هم جدایی ندارند، و در حوض کوثر - محل ورود نجات یافتگان رستاخیز- بر من وارد خواهند شد. این که کتاب های آسمانی، امام و پیشوای فکری و اعتقادی و اخلاقی و عمل مردمند، از جنبه نظری يك مسئله مسلم قرآنی است:

(و من قبله كتب موسى إماماً و رحمة و هذا كتب مُصَدَّقٌ لِسَاناً عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ)^{۸۱} و [حال آنکه] پیش از آن، کتاب موسی راهنما و رحمتی بود و این [قرآن] کتابی به زبان عربی است که تصدیق کننده [ی آن] است، تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد و نیکوکاران را مژده ای باشد).
با توجه و تکیه بر همین اصل، قرار گرفتن اهل بیت پیامبر در کنار قرآن، امامت ایشان را نیز اثبات می نماید.

به بیانی دیگر، جنبه نظری اسلام در قرآن کریم بیان شده است، اما وجود و تجسم خارجی آن در سیره اهل بیت (علیهم السلام) نمایان می گردد. بنابراین، وقتی که امامت قرآن را در جنبه نظری پذیرفتیم، باید امامت اهل بیت را در جنبه عملی نیز بپذیریم.
علاوه بر این، از آن جا که به گفته پیامبر، هدایت منحصر در این دو میراث گرانقدر اوست و می دانیم هدایت قرآن در کلیات مسایل اعتقادی، اخلاقی و عملی اسلام است، پس ناگزیر، توضیح و تبیین اسلام قرآنی،^{۸۲} وظیفه اهل بیت (علیهم السلام) خواهد بود، تا هدایت اتمام پذیرد و کامل گردد.

ناگفته نماند که این روایت آنقدر به صورت های مختلف و به وسیله افراد متفاوت نقل شده که بازگویی و بررسی همه آنها محتاج فرصت خاصی است. ما در این جا فقط در صدد آن بودیم که با تکیه بر این حدیث، روشن سازیم که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به فرمان الهی، امامت را در اهل بیت خویش منحصر کرده است و آنها را قرین و همدوش قرآن قرار داده است.

ب. تعیین عدد امامان در روایات

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خبر داده است، امامانی که بعد از او می آیند، دوازده نفرند. این موضوعی است که صاحبان کتب صحاح و مسانید که نامشان در زیر می آید، از آن حضرت روایت کرده اند:

۸۰. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۳۷۸۶.

۸۱. احقاف، ۱۲.

۸۲. یعنی اسلامی که در قرآن کریم آمده است، و مقصود، اصول و کلیات این دین مبین می باشد.

۱. مسلم در صحیح خود از جابر بن سُمَرَة^{۸۳} روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: «این دین، همیشه و تا قیام قیامت و تا آن زمان که دوازده نفر خلیفه سرپرست شما باشند، استوار و برپاست. این خلفا همگی از قریش اند».

در دو روایت دیگر، چنین آمده است: «تا آن که دوازده خلیفه بیابند».

در سنن ابوداود آمده است: «تا آن که دوازده نفر خلیفه، سرپرست شما شوند».

در حدیث دیگری است که فرمود: «تا پایان دوازده نفر»^{۸۴}.

در صحیح بخاری راوی می گوید: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «دوازده نفر امیر و فرمانده اند».

راوی گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از آن سخنانی فرمود که من نفهمیدم. پدرم گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش اند».

در روایت دیگری می گوید: سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخنانی فرمود که بر من پوشیده ماند. از پدرم پرسیدم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چه فرمود؟ پدرم گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش اند»^{۸۵}.

روایت دیگری است که می فرماید: «دشمنی کسانی که با آنان دشمنی کنند، زیانی به ایشان نمی رساند»^{۸۶}.

۲. روایت دیگری است که رسول خدا فرمود: «لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مُسْتَقِيمًا أَمْرُهَا، ظَاهِرَةٌ عَلَى عَدُوِّهَا، حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»؛ کار این امت همیشه به سامان است و پیوسته بر دشمنانشان پیروزند تا آنگاه که دوازده نفر خلیفه، که همگی آنها از قریش هستند، در گذرند»^{۸۷}.

۳. در روایت دیگری آمده است که فرمود: «این امت دوازده نفر قیّم دارد که هر کس آنان را یاری نکند، زیانی به ایشان نرساند، همگی آنان از قریش اند»^{۸۸}.

۴. در روایت دیگری فرمود: «کار این مردم تا هنگامی که دوازده نفر بر آنان ولایت داشته باشند، همواره در جریان است»^{۸۹}.

۵. از قول انس روایت می کنند که آن حضرت فرمود: «این دین تا دوازده نفر از قریش باشند، به هیچ روی نابود نگردد؛ و چون از دنیا بروند، زمین اهل خود را فرو می برد»^{۹۰}.

۶. در روایت دیگری فرمود: «کار این امت، تا هنگامی که همه آن دوازده نفر قیام کنند، همیشه قرین پیروزی است. آنان همگی از قریش اند»^{۹۱}.

۷. احمد بن حنبل و حاکم و دیگران از مسروق روایت می کنند که گفت:

۸۳. جابر بن سُمَرَة بن عامر، خواهرزاده سعد ابن ابی وقاص است که بعد از سال هفتاد هجری در کوفه وفات کرد. صاحبان کتب صحاح، ۱۶۴ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او در کتاب های «أسد الغابة، تقریب التهذیب و جوامع السیرة» آمده است.

۸۴. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۳، ح ۱۸۲۱ (این روایت را از آن رو برگزیدیم که جابر، خود آن را نوشته است)؛ + صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۵، کتاب الاحکام؛ + سنن ترمذی، باب ماجاء فی الخلفاء من ابواب الفتن؛ + سنن ابوداود، ج ۳، ص ۱۰۶، کتاب المهدی؛ + مُسنَد طِبَالِسی، ح ۷۶۷ و ۱۲۷۸؛ + مُسنَد احمد، ج ۱۳، ص ۲۶-۲۷؛ + حلیه الاولیاء ابونعیم، ج ۴، ص ۳۳۳.

۸۵. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۸؛ + مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۷.

۸۶. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۸.

۸۷. منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۳۲۱؛ + تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۹؛ + تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۶؛ + الصواعق المحرقة، ص ۲۸.

۸۸. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷ و منتخب آن، ج ۵، ص ۳۱۲.

۸۹. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۲۰۲؛ + الصواعق المحرقة، ص ۱۸؛ + تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۰.

۹۰. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷.

۹۱. همان.

شبی نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او قرآن به ما می‌آموخت که مردی پرسید: ای ابا عبدالرحمان! آیا از رسول خدا پرسیدید چه تعداد از این امت به خلافت می‌رسند؟ عبدالله گفت: از هنگامی که به عراق آمده‌ام، هیچ کس پیش از تو، چنین سؤالی از من نکرده است. ما این موضوع را پرسیدیم و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «آنان دوازده نفرند، به تعداد نقبای بنی اسرائیل».^{۹۲}

۸. ابن مسعود می‌گوید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «خلفای بعد از من به تعداد اصحاب موسی هستند».^{۹۳}

ابن کثیر می‌گوید: همانند این از عبدالله بن عمر، حذیفه و ابن عباس نیز روایت شده است.^{۹۴}

[مؤلف: نمی‌دانم مقصود ابن کثیر از روایت ابن عباس، همان است که حاکم حَسْكَانِی از ابن عباس روایت کرده یا غیر آن است.]

روایات گذشته، به صراحت می‌گوید که عدد والیان، دوازده نفر و همگی از قریش اند. امام علی (علیه السلام) در سخن خود، مقصود از «قریش» را در این روایات بیان کرده و می‌فرماید: «همه امامان از قریش اند و از تیره هاشم (اهل بیت (علیهم السلام)) جایگزین شده اند، [ولایت] برای غیر آنان روا نیست و والیانی جز ایشان شایسته [ولایت بر امت] نباشند».^{۹۵}

و نیز فرمود: «اللَّهُمَّ بَلِّ لَاتَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمِ اللَّهِ بِحُجَّةٍ أَمَا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا لِنَلَّا تَبْطَلْ حُجُّ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتِهِ...» آری به خدا قسم، زمین هرگز از برپادارنده به حق برای خدا خالی نخواهد شد. [ابن امام قائم،] یا پیروز است و نمایان و یا خائف است و پنهان، تا حجت‌های خدا و نشانه‌های روشن الهی همیشه باشند».^{۹۶}

۹۲. مُسْنَدُ أَحْمَد، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۴۰۶ (احمد شاکر در حاشیه اول می‌گوید: اسناد آن صحیح است); + مستدرک حاکم و تلخیص آن، ج ۴، ص ۵۰۱; + فتح الباری ج ۱۶، ص ۳۳۹; + مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۰; + الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۲; + تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۰; + جامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۷۵; + کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷; + فیض القدیر، ج ۲، ص ۴۵۸; + تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۸-۲۵۰، باب ذکر الائمة الاثنی عشر الذین کلهم من قریش، از ابن مسعود.

۹۳. تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۸; + کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷; + شواهد التنزیل حَسْكَانِی، ج ۱، ص ۴۵۵، ح ۶۲۶.

۹۴. ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۸.

۹۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۲، چاپ مصر مطبعة الاستقامة.

۹۶. ینابیع المودة، شیخ سلمان حنفی در باب صدم، ص ۵۲۳; + احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۱، ص ۳; + حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۰ فشرده و نهج البلاغه، حکمت ۲۴۷.

فشرده احادیث گذشته

خلاصه و نتیجه ای که از احادیث گذشته به دست می آید، این است که: تعداد امامان در این امت دوازده نفر پی در پی هستند، که سعادت جهانیان توسط تعالیم نورانی آنان در این دنیا و آن دنیا رقم خواهد خورد.

در حدیث اول آمده است: «این دین تا قیام قیامت و تا هنگامی که دوازده خلیفه سرپرست شما باشند، استوار و برپا خواهد بود».

در این حدیث، به جاودانگی اسلام تا روز قیامت اشاره شده و تعداد امامان این امت را دوازده نفر دانسته است.

در حدیث پنجم آمده است: «این دین، پیوسته و تا زمانی که دوازده نفر از قریش موجود باشند، استوار و برپاست، و هنگامی که از دنیا بروند، زمین اهل خود را فرو می برد».

این حدیث نیز، وجود و بقای دین را تا پایان عمر امامان دوازده گانه تأیید کرده و پایان عمر آنان را پایان دنیا می داند.

حدیث هشتم، عدد امامان (علیه السلام) را تنها دوازده نفر دانسته و فرموده است: «خلفای پس از من به تعداد اصحاب موسی هستند».

این حدیث، دلالت بر آن دارد که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، به جز خلفای دوازده گانه، خلیفه دیگری نخواهد بود.

الفاظ این روایات که با صراحت می گویند: «عدد خلفا تنها دوازده نفر است و بعد از آنان هرج و مرج و نابودی زمین و برپایی قیامت است»، دیگر روایاتی را که چنین صراحتی ندارند، تبیین می کنند.

بنابراین، ممکن است عُمر یکی از امامان دوازده گانه، برخلاف عُمر عادی انسان ها، طولانی و خارق العاده باشد؛ چنان که اکنون واقع شده و دوازدهمین امام از «ائمه دوازده گانه» و از اوصیای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حضرت مهدی (علیه السلام) بدین گونه است.

حیرت علمای مکتب خلفا در تفسیر حدیث ائمه دوازده گانه

دانشمندان مکتب خلفا، در بیان مقصود از «امامان دوازده گانه» که در این روایات آمده است، دچار حیرت و زحمت شده و دیدگاه های متفاوتی ارائه داده اند.

ابن عربی، شارح «سنن ترمذی» می گوید: «ما امیران بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را که بر شمردیم، دیدیم ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، مروان بن محمد بن مروان، سفاح و... هستند».

او پس از آن، بیست و هفت نفر از خلفای عباسی را تا زمان خود برشمرده و می گوید: «اگر از مجموع آنها «دوازده نفر» را به صورت ظاهر شماره کنیم، آخرین آنها سلیمان بن عبدالملک است. اگر هم به معنای واقعی خلیفه نظر داشته باشیم، تنها پنج نفر برای ما باقی می ماند: خلفای چهارگانه و عمر بن عبدالعزیز. بنابراین، من معنایی برای این حدیث نمی یابم».^{۹۷}

۹۷. شرح ابن عربی بر سنن ترمذی، ج ۹، ص ۶۸-۶۹.

قاضی عیّاش در جواب این سخن که می‌گوید بیش از این تعداد (دوازده نفر) به ولایت رسیدند، گفته است: «این اعتراضی نادرست است، زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) نفرموده است تنها دوازده نفر به ولایت می‌رسند. البته این تعداد به ولایت رسیده اند و این مطلب از اضافه شدن بر تعداد آن‌ها منع نمی‌کند».^{۹۸}

«سیوطی» در جواب آن، سخنی را نقل کرده و می‌گوید: «مراد حدیث، وجود «دوازده نفر خلیفه» در طول دوران اسلام تا قیامت است، که عامل بر حق باشند، اگر چه پی در پی نباشند».^{۹۹}

مؤلف فتح الباری می‌نویسد: «یقیناً از این تعداد (دوازده نفر) خلفای چهارگانه در گذشته اند، و بقیه نیز، به ناچار باید تا پیش از برپایی قیامت، تکمیل گردد».^{۱۰۰}

ابن الجوزی می‌گوید: «بنابراین، آن‌جا که فرموده: «سپس فتنه و آشوب خواهد بود»، مراد فتنه‌های پیش از برپایی قیامت مانند خروج نَجَال و بعد آن است».^{۱۰۱}

سیوطی می‌گوید: «از این «دوازده نفر»، خلفای چهارگانه و حسن و معاویه و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز، این هشت نفر، روی کار آمدند و احتمال این که مهدی عباسی را هم به آنان اضافه کنیم - که او در بین عباسیان همانند عمر بن عبدالعزیز در میان امویان است - و نیز، ظاهر عباسی را به دلیل عدالت خواهی اش، باز هم دو نفر باقی و مورد انتظار است که یکی از آنان، مهدی آل محمد(صلی الله علیه وآله) از اهل بیت خواهد بود».^{۱۰۲}

همچنین گفته شده است: «مراد حدیث آن است که، آن «دوازده نفر» در دوران عزت خلافت و قوت اسلام و استواری امور آن باشند؛ کسانی که در زمان ایشان، اسلام عزیز گشته و همه مسلمانان پیرامونشان گرد آیند».^{۱۰۳}

بیهقی می‌گوید: «این تعداد (دوازده نفر) تا زمان ولید بن یزید بن عبدالملک روی کار آمدند، سپس فتنه و آشوب بزرگ برپا شد و پس از آن، حکومت عباسیان غالب آمد، و این که بر عدد مذکور می‌افزایند، بدان علت است که صفت مورد اشاره در حدیث را رها کرده، یا کسانی را که بعد از فتنه مذکور آمده اند، از آنان شمرده اند».^{۱۰۴}

و نیز گفته اند: «کسانی که امت بر آنان اجتماع کرده اند خلفای ثلاثه و سپس علی تا زمان حکمیت در صفین که معاویه را در آن روز خلیفه نامیدند. سپس با صلح حسن بر معاویه اجتماع کردند و پس از او بر پسرش یزید. حسین هم که پیش از رسیدن به خلافت کشته شد. با مرگ یزید اختلاف کردند، تا آن که پس از کشته شدن ابن زبیر، بر عبدالملک مروان اجتماع نمودند و سپس بر فرزندان چهارگانه او: ولید و سلیمان و یزید و هشام که در این جمع عمر بن عبدالعزیز میان سلیمان و یزید فاصله شد و دوازدهمین آنان ولید بن یزید بن عبدالملک بود که مردم پس از هشام بر او اجتماع کردند و او چهار سال حکومت کرد».^{۱۰۵}

۹۸. شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۰۱-۲۰۲؛ + فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۹ (عبارت متن از اوست)، در صفحه ۳۴۱ نیز آن را آورده است.

۹۹. تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۲.

۱۰۰. فتح الباری، ج ۶، ص ۳۴۱؛ تاریخ خلفا، ص ۱۲.

۱۰۱. همان.

۱۰۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۹؛ + تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۲. بنابراین، برای پیروان مکتب خلفا، دو امام منتظر خواهد بود که یکی از آنان مهدی(علیه السلام) است؛ در حالی که پیروان مکتب اهل بیت(علیه السلام)، تنها يك امام منتظر دارند.

۱۰۳. نووی در شرح صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۰۲-۲۰۳، به این موضوع اشاره کرده است. ابن حجر در «فتح الباری»، ج ۱۶، ص ۳۳۸-۳۴۱ و سیوطی در تاریخ خلفا، ص ۱۰ نیز آن را آورده اند.

۱۰۴. تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۹ به نقل از بیهقی.

۱۰۵. تاریخ خلفا، ص ۱۱؛ + الصواعق المحرقة، ص ۱۹؛ فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۴۱.

بنابراین، خلافت این دوازده نفر به دلیل اجماع مسلمانان بر صحیح است، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) مسلمانان را به خلافت و جانشینی اینان - در حمل و انتقال اسلام به مردم - بشارت داده است!

ابن حجر درباره این توجیه می گوید: «این بهترین توجیه است».

و ابن کثیر می گوید: «راهی را که بیهقی پیموده و عده ای با وی موافقت کرده اند، یعنی اینکه، مراد حدیث از خلفای پی در پی، تا زمان ولید بن یزید بن عبد الملك فاسق می باشد، راهی غیر مقبول است. زیرا خلفای مورد اشاره تا زمان ابن ولید، بیش از «دوازده نفر» هستند؛ به دلیل این که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی مسلم است. پس از آنان هم حسن بن علی(علیه السلام) است. به دلیل وصایت علی و بیعت مردم عراق با او تا آن که با معاویه صلح کرد. سپس پسر معاویه یزید، بعد معاویه بن یزید، مروان بن حکم، پسرش عبد الملك مروان، ولید بن عبد الملك، سلیمان بن عبد الملك، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبد الملك و بعد هشام بن عبد الملك هستند که جمع آنها پانزده نفر می شوند. سپس ولید بن یزید بن عبد الملك و اگر حکومت ابن زبیر را که قبل از عبد الملك بود به حساب آوریم، هفده نفر می شوند. با این حساب، یزید بن معاویه جزء آن دوازده نفر شده ولی عمر بن عبدالعزیز که همه پیشوایان بر مدح و سپاس او متفق القولند و او را از خلفای راشدین به شمار می آورند، همه مردم هم بر عدالت او اتفاق نظر دارند و دوران او از بهترین دوره ها بوده، حتی شیعیان نیز بدان اعتراف دارند، بنابراین ترتیب، از جمع «دوازده نفر» خارج می گردد. اگر هم بگوئیم که من تنها کسانی را به حساب می آورم که امت بر آنان اجتماع کرده باشند، لازمه اش آن است که «علی بن ابی طالب» و فرزندش به حساب نیابند، زیرا همه مردم بر آن دو اجتماع نکردند، چون مردم شام همگی از بیعت با او سر باز زدند».

و نیز می گوید: «برخی توجیه کنندگان، معاویه و پسرش یزید و نوه اش معاویه بن یزید را به شمار آورده، و زمان مروان و ابن زبیر را قید نکرده اند، زیرا امت بر هیچ یک از آنها اجتماع نکرده اند».

بنابراین دیدگاه می گوئیم: «در این مسلک، خلفای سه گانه، سپس معاویه، بعد یزید، سپس عبد الملك و بعد ولید بن سلیمان، سپس عمر بن عبدالعزیز و بعد یزید و بعد هشام به شمار می آیند که جمعاً ده نفرند و بعد از آنها ولید بن یزید بن عبد الملك فاسق است که لازمه این دیدگاه، اخراج علی و پسرش حسن خواهد بود که دقیقاً بر خلاف آن نظری است که امامان اهل سنت و بلکه شیعه بر آن تصریح کرده اند».^{۱۰۶}

ابن جوزی در کتاب «کشف المشکل» در جواب این توجیهاات، دو وجه دیگر را نقل کرده که می گویند:

اول: «پیامبر ۹ در حدیث خویش اشاره به حوادث بعد از خود و اصحاب خود ندارند، و چون حکم اصحاب با حکم آن حضرت پیوسته و مرتبط است، نتیجه می گیریم که خبر از حکومت های واقع شده پس از صحابه است. با بیان خود، اشاره به عدد خلفای بنی امیه دارد. گویا سخن آن حضرت: «لا يزال الدین» یعنی: ولایت تا آن جا که دوازده خلیفه به حکومت برسند، ادامه دارد. سپس اوضاع به حالت دیگری، بدتر از حال اول، بر می گردد. با این حساب، اولین خلیفه بنی امیه یزید بن معاویه و آخرینشان مروان حمار است که تعدادشان «سیزده نفر» می باشد. عثمان و معاویه و ابن زبیر نیز به شمار نمی آیند. زیرا آنها از صحابه اند. اگر مروان بن حکم را نیز - به دلیل اختلاف در صحابی بودن یا مغلوبیتش در برابر عبدالله ابن زبیر و اجتماع مردم بر عبدالله از جمع مذکور خارج کنیم، «عدد دوازده» راست می آید.

پس از خروج خلافت از دست بنی امیه نیز، فتنه های عظیم و خونریزی های بسیار واقع شد. تا آن که دولت بنی عباس مستقر گردید و اوضاع از آنچه بر آن بود، کاملاً متغیر و دگرگون شد.^{۱۰۷}

ابن حجر در «فتح الباری» این استدلال را مردود دانسته است.

دوم: ابن جوزی، «وجه دوم» را از جزوه ای که «ابوالحسین ابن منادی» درباره «مهدی» گرد آورده، نقل کرده که می گوید: «ممکن است این موضوع مربوط به بعد از مهدی باشد که در آخرالزمان خروج می کند، زیرا من در کتاب «دانیال» دیده ام هنگامی که مهدی وفات کند، پنج تن از نوادگان «سبط اکبر» به حکومت می رسند، سپس پنج تن از نوادگان «سبط اصغر»؛ پس از آن آخرینشان مردی از سبط اکبر را وصی خود می کند. بعد از او پسرش به حکومت می رسد و بدین ترتیب «دوازده نفر» حاکم می شوند که هر يك از آنان امام و مهدی هستند». همچنین می گوید: «در روایت دیگری است که پس از او، دوازده نفر مرد - شش تن از اولاد حسن، و پنج تن از اولاد حسین، و يك نفر از غیر ایشان - به حکومت می رسند و چون فرد اخیر می میرد، فساد عالمگیر می شود».

ابن حجر در صواعق خود بر این حدیث حاشیه زده و می گوید:

«این روایت، یقیناً روایتی واهی است و اعتمادی بر آن نیست!»^{۱۰۸}

گروه دیگری می گویند: «ظنّ غالب آن است که حضرت رسول اکرم (صلی اله علیه و آله)، در این حدیث، از عجایب بعد از خود خبر داده است؛ فتنه هایی که مردم را در يك زمان متفرق می کند و تحت فرمان «دوازده امیر» می کشاند. اگر غیر این را اراده کرده بود، می فرمود: «دوازده امیرند که چنین می کنند» و چون چنین وصفی برای آنها بیان نکرده است، این گونه می فهمیم که اینان در زمان واحد خواهند بود».^{۱۰۹}

گفته اند: در قرن پنجم هجری تنها در «اندلس» واقعه ای رخ داد که شش نفر همگی خود را «خلیفه» می نامیدند. اضافه بر آن ها، حاکم مصر، خلیفه عباسی بغداد و دیگر مدعیان خلافت، از علویان و خوارج نیز، مدعی خلافت بودند.^{۱۱۰}

ابن حجر درباره این توجیه می گوید: «این سخن کسی است که به چیزی از طرق حدیث، جز آنچه که به

نحو فشرده در «بخاری» آمده، آگاهی نداشته است».^{۱۱۱}

و نیز می گوید: «وجود آنان در زمان واحد، عین پراکندگی و افتراق است و نمی تواند مراد حدیث باشد».^{۱۱۲}

بدین گونه، علمای مکتب خلفا در تفسیر روایات گذشته، به دیدگاه واحدی نرسیده اند. علاوه بر آن، از آوردن روایاتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اسامی آن دوازده نفر را بیان فرموده نیز، اغماض و اهمال کرده اند، زیرا با سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون متمادی در تضاد بوده است. این روایات را محدثان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در تألیفات خود با اسنادی که به نیکان صحابه می رسد، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند. در فصل های آینده، به آوردن اندکی از آنها که هر دو گروه در کتاب های خود آورده اند، بسنده می کنیم.

۱۰۷. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۴۰، به نقل از ابن جوزی در کتاب «کشف المشکل».

۱۰۸. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۴۱؛ + الصواعق المحرقة، ص ۱۹.

۱۰۹. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۸.

۱۱۰. شرح نووی، ج ۱۲، ص ۲۰۲؛ + فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۹.

۱۱۱. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۸.

۱۱۲. همان، ص ۳۳۹.

مفهوم حقیقی این روایات

اکنون، با دقت به مجموعه روایات ذکر شده مراجعه می‌کنیم، تا بتوانیم مفهوم حقیقی آنها را به دست آوریم و به نادرستی تمام این توجیهاات که با یکدیگر همسانی ندارند، پی ببریم. آنچه با نظر دقیق می‌توان از این احادیث استفاده کرد، به قرار زیر است:

۱. شماره خلفای پیامبر و پیشوایان اسلام از دوازده نفر تجاوز نمی‌کند و همگی از قریش اند. دلیل ما بر این ادعا، الفاظ روشن و صریحی است که در پاره ای از این احادیث وجود دارد. مثل:

«و یكون لهذه الأمة اثنا عشرَ قَیِّمًا كُلُّهُم من قَریش»^{۱۱۳} برای این امت دوازده سرپرست است که همه از قریش اند».

و یا: «بِمَلِك هذه الأمة اثنا عشرَ خَلِیْفَةً...»^{۱۱۴} برای این امت دوازده خلیفه خواهد بود».

و یا: «يَكُونُ بَعْدِي اثنا عشرَ خَلِیْفَةً كُلُّهُم من قَریش»^{۱۱۵} بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود که همه از قریش هستند».

جملات «بعد از من دوازده خلیفه می‌باشند»؛ «برای این امت دوازده خلیفه خواهند بود» و امثال آن، دقیقاً انحصار تعداد خلفا و سرپرستان امت را در دوازده نفر بیان می‌کند.

۲. این پیشوایان و خلفا به طور پیوسته تا روز قیامت در میان امت خواهند بود.

برای اثبات این سخن نیز به روایات موجود مراجعه می‌کنیم.

مسلم در کتاب صحیح خود از پیامبر نقل می‌کند: «امر خلافت مادامی که در جهان حتی دو نفر باقی

مانده باشند، در قریش خواهد بود».^{۱۱۶}

این حدیث که در معتبرترین منابع حدیثی اهل سنت آمده، دقیقاً تداوم خلافت و خلفا را تا

پایان جهان اعلام می‌دارد.

اینک حدیثی را که در گذشته نقل کردیم، تکرار می‌نماییم: «پیوسته این دین، تا وقتی که دوازده نفر

خلیفه بر شما حکومت کنند، تا قیامت باقی خواهد ماند».^{۱۱۷}

این حدیث، به روشنی برپایی دین را تا قیامت نوید می‌دهد و نیز، خلافت دوازده نفر خلیفه

را اعلام می‌دارد. به این معنی که پیامبر تصریح می‌فرماید دین من تا قیامت می‌ماند، و این

مدت، دوران خلافت دوازده نفر خلیفه نیز می‌باشد، که ناگزیر باید حداقل، عُمر یکی از این

خلفا آن چنان طولانی باشد که عصر خلافت او تا برپایی قیامت پیوند بخورد.

چرا و چگونه این احادیث از تحریف مصون مانده اند؟

حال توجه به این نکته حساس نیز لازم است که ببینیم چطور این گونه احادیث نقل شده

است، و به عبارت دیگر، از چنگال سانسور شدید و خفقان بی حساب دستگاه خلافت - به ویژه

اموی ها - مصون مانده است؟

تصور می‌کنم آن زمان که اولین بار صحابه پیامبر این احادیث را برای دیگران نقل

می‌کردند، تعداد خلفا هنوز اندک بود. واضح است که در آن زمان، دستگاه حاکم نمی‌توانست

۱۱۳. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷، ح ۱۶۴-۱۶۶.

۱۱۴. همان.

۱۱۵. همان.

۱۱۶. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳، چاپ مصر.

۱۱۷. همان، ص ۴؛ + کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷، ح ۱۶۲.

پیش بینی کند که بعدها به چه مشکلی برای توجیه و تفسیر آن دچار خواهد شد. اگر آن هنگام پیش بینی چنین بن بست‌ی را در آینده می‌کردند، بدون شك این احادیث در معتبرترین متون مکتب خلفا به دست ما نمی‌رسید. یا لاقلاً به شکلی تحریف و دستکاری می‌شد که دیگر برای ایشان مشکلی نیافریده و بی‌اثر شود؛ همان‌طور که بسیاری از احادیث معتبر و روشنگر نبوی، به واسطه تحریفات دانشمندان و راویان مکتب خلفا دستکاری و خنثی شده است.

بنابراین، علت انتشار احادیث مذکور این است که در هنگام نقل اولیه حدیث، عدد خلفا هنوز به دوازده نفر نرسیده بودند؛ به این معنی که نقل این حدیث در عصر حکومت معاویه یا یزید بن معاویه بود. تا آن زمان هم خلفای رسمی هفت نفر بیش‌تر نبودند. بنابراین، دستگاه خلافت از نشر آن، احساس خطر نمی‌کرد. زمانی هم که تعداد خلفا به دوازده نفر رسید، دیگر امکان جلوگیری از نشر این احادیث و یا تغییر و تحریف آنها وجود نداشت.

با توجه به فروض مختلف و دور از حقیقتی که در توجیه احادیث مذکور گفته شده، تنها طرح مکتب اهل بیت یعنی دوازده امام معصوم است که قابل تطبیق با احادیث مزبور می‌باشد. یادآور می‌شویم اهمیت این حدیث، بیش‌تر از آن‌جا است که در تمام صحاح، سنن، مسانید و مصنفات حدیثی مکتب خلفا وجود دارد و همگان صحت و اعتبار آن را قبول دارند.

■ فصل سوم: معرفی امامان دوازده گانه بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

فصل سوم

معرفی امامان دوازده گانه

بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

اسامی دوازده نفر در مکتب خلفا

الف. امام جوینی^{۱۱۸} از عبدالله بن عباس روایت می کند که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنَّ أَوْصِيَاءِي بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ؛ مِنْ آقَائِ بِيَامِبِرَانَ وَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ آقَائِ أَوْصِيَاءِي. هَمَانَا أَوْصِيَاءِي بَعْدِي مِنْ «دَوَاذِدِهِ» نَفَرَانِ؛ أَوْلِيْنِشَانَ عَلِيُّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرِيْنِشَانَ مَهْدِيُّ اسْت.»

ب. امام جوینی باز هم به سند خود از ابن عباس روایت می کند که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «همانا خلفای من و اوصیایم و حجت های خدا بر مردم پس از من «دوازده» نفرند؛ اولینشان برادرم و آخرینشان فرزندم خواهد بود.»

گفته شد: ای رسول خدا! برادر شما کیست؟ فرمود: «علی بن ابی طالب.»

گفته شد: فرزند شما کیست؟ فرمود: «آن مهدی است؛ کسی که زمین را بر او عدل و داد می کند؛ همان گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد. قسم به آن که مرا بشارت گر و بیم دهنده بر حق فرستاده است، اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز، خداوند این روز را آن قدر طولانی می کند تا فرزند من مهدی خروج کند، روح خدا عیسی بن مریم فرود آید و با او نماز گزارد، زمین از نور پروردگارش روشن شود و فرمانروایی اش مشرق و مغرب را فرا گیرد.»

ج. امام جوینی باز هم به سند خود روایت می کند که راوی گفت: شنیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرمود: «أَنَا وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ؛ مِنْ وَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ.»^{۱۱۹}

سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طول تاریخ بر آن بود که امثال این گونه احادیث را از دسترس امت اسلامی دور نگه دارد و بر آنها پرده بپوشاند. راستی که بخش عظیم پیروان این مکتب در این راه، جهاد شایانی کردند. ما نمونه هایی از این تلاش را در بحث و بررسی «اقدامات مکتب خلفا با نصوص سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که مخالف دیدگاهشان بود» در کتاب «معالم المدرستین» آورده ایم. چون در این بحث مجالی برای آوردن آن احادیث نداریم، تنها روایاتی را می آوریم که به معرفی امامان دوازده گانه پرداخته است؛ روایاتی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که به صورت متواتر به اسامی ایشان اشاره و تصریح شده است.

اسامی امامان دوازده گانه در مکتب اهل بیت(علیهم السلام)

امام اول: امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)

۱۱۸. ذهبی، رجال معروف، در کتاب «تذکره الحفاظ»، ص ۱۵۰۵، درباره امام جوینی می گوید: امام محدث یگانه، اکمل، فخر الاسلام، صدر الدین ابراهیم بن محمد بن حمویه جوینی شافعی، شیخ صوفیه، شدیداً نسبت به روایت و گردآوری اجزای آن عنایت داشت؛ غازان شاه به دست او اسلام آورد.

۱۱۹. احادیث الف، ب و ج، در کتاب فرائد السمطین (نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۱۱۶۴ و ۱۶۹۰ و ۱۶۹۱، برگه ۱۶۰) آمده است.

پدر: ابوطالب فرزند عبدالمطلب بن هاشم.
مادر: فاطمه بنت اسد بن هاشم.
کنیه: ابوالحسن و الحسین، ابوتراب.
لقب: وصی، امیرالمؤمنین.
ولادت: سال سی ام پس از «عام الفیل» در بیت الله الحرام، ۱۲۰ کعبه.
شهادت: در سال چهل هجری به دست عبدالرحمن بن ملجم (یکی از خوارج) به شهادت رسید و در بیرون کوفه، نجف اشرف، دفن گردید.

امام دوم: حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)
مادر: فاطمه زهرا (علیها السلام) دخت گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله)
کنیه: ابومحمد.
لقب: سبط اکبر، مجتبی.
ولادت: نیمه ماه رمضان سال سوم هجری در مدینه.
شهادت: در بیست و هشتم صفر سال پنجاهم هجری به شهادت رسید و در بقیع، در مدینه منوره دفن گردید.

امام سوم: حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)
مادر: فاطمه زهرا (علیها السلام) دخت گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله)
کنیه: ابو عبدالله.
لقب: سبط، شهید کربلا.
ولادت: سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه.
شهادت: در دهم محرم سال ۶۱ هجری به همراه اهل بیت و یارانش در کربلا به دست یزیدیان به شهادت رسید. مزار آن حضرت، هم اکنون در کربلا یکی از شهرهای عراق است.^{۱۲۱}

امام چهارم: علی بن الحسین (علیه السلام)
مادر: غزاله یا شاه زنان.
کنیه: ابوالحسن.
لقب: زین العابدین، سجاد.
ولادت: سال ۳۳ یا ۳۷ یا ۳۸ هجری در مدینه.

۱۲۰. فاطمه بنت اسد، مادر امام (علیه السلام) در حال بارداری مشغول طواف بود که درد زایمان به سراغش آمد. در این هنگام، شکافی در دیوار کعبه به وجود آمد و او داخل شد و فرزندش علی (علیه السلام) را به دنیا آورد. برای اطلاع بیش تر ر.ک: مستدرک، ج ۳، ص ۴۸۳؛ + تذکره خواص الامه، ص ۱۰؛ + مناقب ابن منازلی، ص ۷.
۱۲۱. ر.ک: شرح حال ائمه، علی و دو فرزندش حسن و حسین (علیه السلام)، حوادث سال های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ هجری در تاریخ طبری، ابن اثیر، ذهبی و ابن کثیر، و نیز شرح حال ایشان در تاریخ بغداد، تاریخ دمشق، استیعاب، أسد الغابه، اصابه و طبقات ابن سعد (چاپ جدید).

شهادت: در سال ۹۴ هجری به شهادت رسید و در بقیع جنب عمویش امام حسن (علیه السلام) دفن گردید.^{۱۲۲}

امام پنجم: محمد بن علی (علیه السلام)

مادر: ام عبدالله دخت امام حسن بن علی (علیه السلام)

کنیه: ابوجعفر.

لقب: باقر.

ولادت: سال ۵۷ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۱۱۷ یا ۱۱۴ هجری در مدینه به شهادت رسید و در بقیع در کنار پدرش زین العابدین (علیه السلام) دفن گردید.^{۱۲۳}

امام ششم: جعفر بن محمد (علیه السلام)

مادر: ام فروه دخت قاسم بن محمد بن ابی بکر.

کنیه: ابو عبدالله.

لقب: صادق.

ولادت: سال ۷۳ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسید و در بقیع در کنار پدرش امام باقر (علیه السلام) دفن گردید.^{۱۲۴}

امام هفتم: موسی بن جعفر (علیه السلام)

مادر: حمیده.

کنیه: ابوالحسن.

لقب: کاظم.

ولادت: سال ۱۲۸ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۱۸۳ هجری در زندان خلیفه هارون الرشید در بغداد به شهادت رسید و در قبرستان قریش، واقع در بخش غربی بغداد امروز، معروف به شهر کاظمیه دفن گردید.^{۱۲۵}

امام هشتم: علی بن موسی (علیه السلام)

مادر: نجمه یا «نُكْتَم».^{۱۲۶}

۱۲۲. ر.ک: تاریخ ابن اثیر، ابن کثیر و ذهبی، حوادث سال ۹۴ هجری؛ و نیز شرح حال امام (علیه السلام) در طبقات ابن سعد، حلیة الاولیاء، و فیات الاعیان، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۳۰۳)، و تاریخ مسعودی (ج ۳، ص ۱۶۰).

۱۲۳. ر.ک: تذکره الحفاظ، ذهبی، و فیات الاعیان، صفوة الصفوة، حلیة الاولیاء، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۳۲۰)، تاریخ الاسلام ذهبی و تاریخ ابن کثیر (حوادث سال ۱۱۵ و ۱۱۷ و ۱۱۸، شرح حال امام باقر (علیه السلام)).

۱۲۴. ر.ک: شرح حال امام صادق (علیه السلام) در حلیة الاولیاء، و فیات الاعیان، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۳۸۱) و تاریخ مسعودی (ج ۳، ص ۳۴۶).

۱۲۵. ر.ک: شرح حال امام کاظم (علیه السلام) در مقاتل الطالبین، تاریخ بغداد، و فیات الاعیان، صفوة الصفوة، تاریخ ابن کثیر (ج ۲، ص ۱۸) و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۳.

۱۲۶. البحار، ج ۴۹، ص ۳ و ۷.

کنیه: ابوالحسن.

لقب: رضا.

ولادت: سال ۱۴۸ هجری در مدینه منوره.

شهادت: در سال ۲۰۳ هجری به شهادت رسید و در طوس خراسان مدفون است.^{۱۲۷}

امام نهم: محمد بن علی (علیه السلام)

مادر: سکینه.

کنیه: ابو عبدالله.

لقب: جواد.

ولادت: سال ۱۹۵ هجری در مدینه منوره.

شهادت: در سال ۲۲۰ هجری در بغداد به شهادت رسید و در کنار جدش موسی بن

جعفر (علیه السلام) دفن گردید.^{۱۲۸}

امام دهم: علی بن محمد (علیه السلام)

مادر: سمانه مغربیه.

کنیه: ابوالحسن عسکری.

لقب: هادی.

ولادت: سال ۲۱۴ هجری در مدینه منوره.

شهادت: در سال ۲۵۴ به شهادت رسید و در شهر سامرّای عراق دفن گردید.^{۱۲۹}

امام یازدهم: حسن بن علی (علیه السلام)

مادر: امّ ولد به نام سوسن.

کنیه: ابومحمد.

لقب: عسکری.

ولادت: سال ۲۳۱ هجری در سامرّا.

شهادت: در سال ۲۶۰ هجری به شهادت رسید و در سامرّا دفن گردید.^{۱۳۰}

امام دوازدهم: حجة بن الحسن - عجل الله فرجه -

مادر: ام ولد به نام نرجس یا صیقل.

کنیه: ابو عبدالله، ابوالقاسم.

۱۲۷. ر.ک: تاریخ طبری، ابن کثیر، تاریخ الاسلام ذهبی، وفيات الاعیان (حوادث سال ۲۰۳ هـ)، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۴۵۳) و مسعودی (ج ۳، ص ۴۴۱) و تاریخ کامل.

۱۲۸. ر.ک: تاریخ بغداد (ج ۳، ص ۵۴)، وفيات الاعیان، شذرات الذهب (ج ۲، ص ۴۸) و مسعودی (ج ۳، ص ۴۶۴).

۱۲۹. ر.ک: تاریخ بغداد (ج ۱۲، ص ۵۶)، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۴۸۴) و مسعودی (ج ۴، ص ۸۴).

۱۳۰. ر.ک: وفيات الاعیان، تذكرة الخواص، مطالب السنول (مناقب آل الرسول) شیخ کمال طلحه شافعی (۶۵۴ هـ) و تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۵۰۳).

لقب: قائم، منتظر، خلف، مهدی، صاحب الزمان.

ولادت: سال ۲۵۵ هجری در سامرا.

آن حضرت آخرین امام از «ائمہ دوازده گانه» است که تا کنون زنده است تا هرگاه خدا بخواهد - به فرمان او - قیام کند و جهان را پر از عدل و داد نماید.

■ فصل چهارم: حفظ و تبلیغ شریعت توسط اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله)

فصل چهارم

حفظ و تبلیغ شریعت

توسط اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله)

■ فصل چهارم: حفظ و تبلیغ شریعت توسط اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله)

امامت و مهدویت در مکتب خلفا

پیامبر به امر خدا دوازده وصی خود را برای حفظ شریعت و تبلیغ آن و همچنین برای اجرای احکام تعیین نمود.

حفظ شریعت و تبلیغ و اجرای احکام آن در عصر اوصیای پیامبر، دو امر ذیل را لازم داشت:

الف. تبلیغ شریعت اسلام توسط پیامبر(صلی الله علیه وآله) به اوصیای خود;

ب. نشر شریعت اسلام توسط اوصیای پیامبر در میان مسلمانان.

در این فصل، به فضل پروردگار این دو امر را به طور مفصل بیان می‌کنیم.

الف. تبلیغ شریعت اسلام توسط پیامبر(صلی الله علیه وآله) به اوصیای خود

اصل و ریشه حقایق و احکام اسلام در قرآن کریم است، و شرح و بیان و تفصیل آن بر عهده پیامبر اکرم و سایر مبلغان طراز اول اسلام قرار داده شده است. پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) حدیث خویش را یعنی آنچه به ایشان وحی می‌شد و بشر تا روز قیامت بدان احتیاج دارد، همه و همه را به پسر عم خویش علی(علیه السلام) املا می‌فرمود و آن حضرت این تعالیم را تدوین می‌نمود.

انتقال تعالیم پیامبر(صلی الله علیه وآله) به حضرت علی(علیه السلام)، در مجالس گوناگونی صورت می‌گرفت که ذیلاً به شرح آنها می‌پردازیم:

۱. مجالس تعلیم منظم

مجالس تعلیم و دیدارهای منظم امیرالمؤمنین(علیه السلام) با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای فراگیری دانش از آن حضرت به تفصیل نقل شده است. برای نمونه، در این مورد به کتاب «کافی» مراجعه می‌کنیم و از قول امام(علیه السلام) چنین می‌خوانیم:

«من هر روز يك بار و هر شب يك بار نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می‌رفتم و آن حضرت در آن هنگام با من خلوت می‌فرمود، و هر جا که آن حضرت تشریف می‌برد، من نیز در خدمت ایشان بودم.

همه اصحاب آن حضرت این را می‌دانستند که پیغمبر خدا جز با شخص من با هیچ کس دیگر چنین دیدارهایی ندارد. این دیدارها غالباً در خانه من صورت می‌گرفت و آن حضرت به خانه من تشریف می‌آورد. اگر من برای دیدار آن حضرت به یکی از خانه‌های او وارد می‌شدم، همسرانش را از اتاق بیرون می‌فرستاد و با من خلوت می‌کرد؛ به طوری که جز شخص من، کسی دیگر در خدمت آن حضرت نبود.

اما هرگاه رسول خدا به خانه من تشریف می‌آورد، به خاطر آنکه که با من به تنهایی سخن گوید، نه فاطمه از کنار ما بر می‌خاست و نه هیچ يك از فرزندانم.

در چنین دیدارهایی، من هر چه را که از حضرتش می‌پرسیدم، جواب کافی دریافت می‌کردم، و چون خاموش می‌شدم و سؤالاتم پایان می‌پذیرفت، آن حضرت خود آغاز سخن می‌کرد. هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نازل نشد، مگر این که برای من خواند و تقریر فرمود تا آن را به خط خود نوشتم و حضرتش تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من بیاموخت و از خدا درخواست کرد که قدرت فهم و حفظ آن را به من مرحمت فرماید.

من، پس از آن دعایی که حضرتش در حق من فرمود، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا و نیز هیچ يك از مطالبی را که ایشان املا کرده بودند و من نوشته بودم، از خاطر نبرده و فراموش نکرده‌ام».

در این جا مناسب است قبل از نقل ادامه این روایت، حدیث دیگری را یادآور شویم. در این حدیث، ایرادی را که چه بسا به ذهن برخی از خوانندگان نیز خطور نماید، زید بن علی بن الحسین(علیه السلام)(متوفای ۱۲۱ هـ) پاسخ داده است. روایت بدین شرح است:

زید بن علی(علیهما السلام) گفت: امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرموده است: «خواب به چشمانم راه نمی‌یافت، مگر این که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آنچه را که جبرئیل در آن روز از موارد حلال و حرام و سنت، یا هر گونه امر و نهی و آن که این ها درباره چه چیزی و یا چه کسی نازل شده است، به من تعلیم می‌فرمود».

به زید گفته شد: وقتی که این دو از یکدیگر دور می‌افتادند و فاصله مکانی مانع دیدارشان می‌گردید، چگونه چنین امری امکان داشت؟

زید پاسخ داد: «پیامبر، روزهایی را که دیدار حاصل نمی‌گردید، به خاطر می‌سپرد و هنگامی که امام به حضور حضرتش می‌رسید، می‌فرمود: «ای علی! در فلان روز فلان مطلب آمد، و در فلان روز چنین مطالبی بر من نازل شد». بدینسان ادامه می‌داد تا به روزی می‌رسید که امام(علیه السلام) به زیارتش نایل شده بود».^{۱۳۱}

اینک ادامه کلام امام علی(علیه السلام) در روایت گذشته:

«رسول خدا(صلی الله علیه وآله) همه اوامر و نواهی و حلال ها و حرام های الهی را، خواه مربوط به مسایل زمان حال و خواه مربوط به مسایل آینده، و نیز آنچه در کتاب های آسمانی بر پیامبران گذشته نازل شده و از طاعت و معصیت خدا آگاهشان ساخته بود، همه و همه را به من تعلیم فرمود. من هم تمام آنها را به خاطر سپردم و حتی يك حرف آن را نیز فراموش نکردم.

سپس دستش را بر سینه ام نهاد، و از خدا خواست تا قلبم را از دانش و فهم و حکمت و نور لبریز سازد».^{۱۳۲}

۲. مجالس تعلیم و دیدارهای نامنظم امام علی(علیه السلام) با رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

طی مطالبی که گذشت، دیدارهای مرتب و از پیش معین شده امام با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را، که در کتاب های معتبر هر دو مکتب به ثبت رسیده، آوریم.

۱۳۱. بصائر الدرجات، ص ۱۹۷، ج ۴. در تأیید این حدیث، سه روایت در منابع مکتب خلفا نقل شده است. ربك: سنن نسائی، ج ۱، ص ۱۷۸، باب التلحیح فی الصلاة: سنن ابن ماجه، كتاب الادب باب الاستئذان، ح ۳۷۰۸؛ مُسْنَدُ اَحْمَد، ج ۱، ص ۸۵، ح ۶۴۷، ص ۱۰۷، ح ۸۴۵، ح ۶۰۸؛ تاریخ بخاری، ج ۴، ص ۲، ح ۱۲۱.

۱۳۲. کافی، ج ۱، ص ۶۲-۶۳؛ وسائل الشیعه (طبع قدیم)، ج ۳، ص ۳۹۴، ح ۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۹۳؛ احتجاج طبرسی، ص ۱۳۴؛ تحف العقول، ص ۱۳۱-۱۳۲؛ وافی، ج ۱، ص ۶۳؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۱۰.

در طبقات ابن سعد، از منابع مکتب خلفا، در قسمت شرح حال امام علی(علیه السلام)، ج ۲، ص ۲، ح ۱۰۱ (چاپ اروپا) سه حدیث در تأیید این روایت نقل شده است، که یکی از آنها در کتابی خطی از احمد بن حنبل به نام «فضائل علی بن ابی طالب» روایت شده است.

اینک با نقل حدیث زیر که در «سُنَن تِرْمَذی» و دیگر منابع معتبر مکتب خلفا آمده است، به بررسی دیدارهای نامنظم امام با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می پردازیم.

ترمذی می نویسد: از جابر بن عبدالله انصاری^{۱۳۳} روایت شده است که گفت:

«در جنگ طائف، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) علی را به حضور طلبید، و با او به نجوا نشست. مردم [از راه خرده گیری] گفتند: در گوشی صحبت کردنش با پسر عموی علی چه طولانی شد!!

چون این سخن به گوش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رسید، فرمود: «من از پیش خود با او به نجوا نشستم، بلکه خداوند است که با او نجوا می کند».^{۱۳۴}

ترمذی در توضیح این حدیث گفته است: «نجوای خداوند» یعنی خداوند به پیامبرش امر کرده تا با وی به نجوا بنشیند.

حال ببینیم واقعاً مسأله چه بوده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بنا به امر پروردگار با پسر عمویش، آن هم در جنگ طائف، به نجوا نشست؟! آیا این در گوشی صحبت کردن، مشورت جنگی بوده است؟ در حالی که پیامبر اکرم درباره مسائل جنگی، با همگان به مشورت می پرداخت و فرد خاصی را به مشورت بر نمی گزید؛ همچنان که در مورد جنگ های بدر، احد، خندق و... این مطلب در تاریخ ثبت شده است.

پس ناگزیر باید پذیرفت که این دیدار و دیدارهای مانند آن^{۱۳۵} در ردیف همان دیدارهای منظم روزانه ایشان بوده است. جا دارد که بگوییم این دیدارها ممکن است از همان دیدارهایی باشد که «زید بن علی بن الحسین» از آن یاد کرده که اگر بین رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و پسر عمویش جدایی می افتاد و چند روزی یکدیگر را نمی دیدند، در نخستین برخورد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با امام خلوت می کرد و می فرمود: ای علی! در فلان روز، فلان چیز؛ و در آن روز، فلان موضوع بر من نازل شد و ... بدین ترتیب، علت طولانی شدن نجوای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با علی(علیه السلام) نیز آشکار می گردد.

از آنچه تا به این جا، در این مورد آوردیم، این نتیجه حاصل می شود که دست آورد آن همه دیدارهای مرتب یا نامرتب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با پسر عمویش علی بن ابی طالب(علیه السلام)، سپردن همه علوم و دانش های اسلامی از عقاید و احکام و غیره به شخص امام(علیه السلام) بوده است.

دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) به وصی خود مبنی بر نگارش علوم الهی برای اوصیای دیگر

۱۳۳. جابر بن عبدالله بن عمر انصاری از اصحاب رسول خداست که امام باقر(علیه السلام) را نیز درک کرده است. وفات جابر بعد از سال هفتادم هجرت در مدینه اتفاق افتاده است. (تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۲)

۱۳۴. صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب، ج ۱۳، ص ۱۷۳؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۰۲. همین مضمون از جابر بن عبدالله در تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۶؛ و اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۷ نیز نقل شده است. شبیه آن از جندب بن ناجیه (یا ناجیه بن جندب) در کنز العمال (چاپ حیدرآباد، ۱۳۱۲ هـ)، ج ۶، ص ۳۹۹، و چاپ دوم، ج ۱۲، ص ۲۰۰، ح ۱۱۲۲؛ و الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۶۵ نیز روایت گردیده است.

۱۳۵. از جمله موارد مشابه، دیدارهایی است که حضرتش با رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در مدینه داشته است، و در تفاسیر در ذیل آیه نجوی (مجادله، ۱۲ و ۱۳) به آنها اشاره شده است. برای تحقیق بیش تر، ر.ک: معالم المدرستین، ج ۱، ص ۳۲۲.

در امالی شیخ طوسی، بصائر الدرجات، و ینابیع الموده، آمده است: احمد بن محمد بن علی فرزند امام باقر (علیه السلام) از پدران بزرگوار خود روایت کرده است:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «آنچه که می گویم بنویس».

علی (علیه السلام) پرسید: ای رسول خدا! از آن می ترسی که فراموش کنم؟

فرمود: «فراموش نمی کنی و از این جهت بر تو بیمی ندارم. من از خدا خواسته ام که این علوم را در حافظه ات

حفظ نماید و تو را دچار فراموشی نکند. بلکه برای شرکایت [در امر امامت] بنویس».

علی (علیه السلام) پرسید: ای پیغمبر خدا! شرکای من چه کسانی هستند؟

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جواب داد: «امامانی از نسل تو هستند که به برکت آنها باران رحمت بر امت می بارد،

به واسطه آنان، دعایشان مستجاب می شود، به یمن وجود آن هاست که خدا بلاها و آفات را از امت برطرف می گرداند

و به خاطر آنها رحمت الهی از آسمان بر ایشان نازل می شود».

آنگاه با انگشت مبارک به امام حسن اشاره نمود و چنین فرمود: «این نخستین آنان است».

سپس اشاره به حسین کرد و گفت: «امامان از نسل او می باشند».^{۱۳۶}

دو نوع تبلیغ

آنچه خداوند به پیامبر خود (صلی الله علیه وآله) وحی می فرمود، از نظر نحوه ابلاغ آن، به دو

دسته تقسیم شده است:

دسته اول، شامل مواردی بوده که زمان مقتضی برای ابلاغ آنها فرا رسیده و شرایط مناسب

برای بیان آنها وجود داشته است. این موارد توسط خود آن حضرت و بدون واسطه به

حاضران محضر شریفش ابلاغ می گشت.

اما دسته دوم، شامل مواردی بوده که زمان عمل کردن به آن پس از عصر پیامبر (صلی الله علیه

وآله) بوده است. این ها را حضرتش فقط به علی (علیه السلام) تعلیم می فرمود و علی (علیه السلام) هر دو

دسته مطالبی را که توسط رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تبلیغ و بیان می شد، در کتابی جداگانه به

خط خود می نوشت.

این برنامه همچنان ادامه داشت تا آن که زمان جدایی دو دوست از یکدیگر و هنگام وداع

وصی با پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرا رسید. در آخرین ساعات حیات، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در

یک جلسه بسیار مهم و اختصاصی، آخرین تعلیمات الهی را به امام (علیه السلام) انتقال داد.

آخرین جلسه تعلیم

عبدالله بن عمرو عاص می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به هنگام آخرین بیماری خود، فرمود:

«برادرم را نزد من بخوانید».

علی نزد آن حضرت حاضر شد. پیامبر جامه خود را بر وی افکند و او را پوشانید و خود را کاملاً به او نزدیک نمود

و به آهستگی با وی سخن گفت.^{۱۳۷}

۱۳۶. امالی طوسی (چاپ نعمان، نجف، ۱۳۸۴ هـ)، ج ۲، ص ۵۶؛ بصائر الدرجات، ص ۱۶۷؛ ینابیع الموده قندوزی (چاپ

دارالخلافه العثمانیه، ۱۳۰۲ هـ)، ص ۲۰.

۱۳۷. تاریخ ابن عساکر (چاپ بیروت، ۱۳۵۹ هـ) ترجمه الامام علی (علیه السلام)؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۹؛ کنز العمال (چاپ

اول)، ج ۶، ص ۳۹۲.

ام سلمه نیز همین داستان را به صورت زیر نقل کرده است: «قسم به آن کس که به او سوگند یاد می کنم، همانا علی آخرین کسی بود که با پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفتگو نمود.

صبحگاهان از آن حضرت عیادت نمودیم. ایشان کراراً می پرسید: «آیا علی آمد؟ آیا علی آمد؟»

فاطمه (علیها السلام) گفت: «گویا او را در پی کاری فرستاده بودید!؟» مدتی بعد علی (علیه السلام) آمد. من دانستم که آن حضرت با علی (علیه السلام) کاری دارد، لذا به همراه دیگران از حجره بیرون آمده و در درگاه آن نشستیم. من از دیگران به در اتاق نزدیک تر بودم. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خود را کاملاً به علی (علیه السلام) نزدیک فرمود و به نجوا کردن و راز نمودن با وی پرداخت.

آن حضرت (علیه السلام) در همین روز وفات یافت. بنابراین، آخرین کسی که با وی گفتگو کرد علی (علیه السلام) بود.^{۱۳۸}

و سرانجام، سخن خود امام (علیه السلام) را در این باره ملاحظه می نمایم:

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در آخرین بیماری خود فرمود: «برادرم را بگویید نزد من بیایید». آنگاه فرمود: «به من نزدیک شو».

نزدیک حضرتش شدم. آنگاه خود را به من تکیه داد و در همین حالت قرار داشت و با من سخن می گفت - به گونه ای که گاهی قدری از آب دهان مبارکش به من می رسید - تا این که سرانجام زمان رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرا رسید و در بر من وفات یافت.^{۱۳۹}

در احادیثی که گذشت، دیدیم چگونه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تمامی علوم و معارف اسلامی را به علی (علیه السلام) املا فرمود و در کتابی مدون نزد ایشان به ودیعت نهاد، تا به عنوان سندی مکتوب از مجموعه اسلام به امامان از نسل خویش بسپارد.

۱۳۸. این حدیث در مستدرک حاکم و تلخیص ذهبی، ج ۳، ص ۱۳۹ صحیح توصیف شده، و نیز در مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴ - ۱۷ باب کان أقرب الناس عهداً برسول الله (صلی الله علیه وآله) از شرح حال حضرت علی (علیه السلام) به چند سند روایت گشته است. و در مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۳۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ کنز العمال (چاپ دوم)، ج ۱۵، ص ۱۲۸، باب فضائل علی ابن ابی طالب، ح ۳۷۴؛ و تذکره خواص الامه، باب حدیث النجوى و الوصیه از فضائل احمد بن حنبل نقل شده است.

۱۳۹. طبقات ابن سعد، باب من قال توفی رسول الله فی حجر علی بن ابی طالب، چاپ اروپا، ج ۲، ص ۵۱.

ب. نشر شریعت اسلام توسط اوصیای پیامبر در میان مسلمانان

داستان جامعه یا کتاب امام علی

در اصول کافی و بصائر الدرجات، از قول ابوبصیر^{۱۴۰} روایتی نقل شده است که ما آن را عیناً از «کافی»^{۱۴۱} نقل می کنیم.

ابوبصیر گفته است: «خدمت امام جعفر صادق (علیه السلام) رسیده، عرض کردم: فدایت شوم، سوالی دارم؛ آیا این جا کسی هست که سخنان مرا بشنود؟»

امام (علیه السلام) پرده ای را که بین آن اتاق و اتاق مجاور آویخته شده بود، کنار زد و در آن جا سر کشید و سپس به من فرمود: «ای ابومحمد! هر چه می خواهی بپرس.»

گفتم: فدایت شوم، شیعیان تو طی احادیثی مدعی اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بابی از علم به روی علی (علیه السلام) گشوده است که از آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی می فرماید: «ای ابومحمد! ما جامعه داریم و آنها چه می دانند که جامعه چیست؟» پرسیدم: فدای تو گردم؛ جامعه چیست؟

امام (علیه السلام) فرمود: «صحیفه ای است به طول هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و املائی آن حضرت که همه مطالب آن یک به یک از دو لب مبارک ایشان بیرون آمده و علی (علیه السلام) آن را به خط خود نوشته است.»

در آن صحیفه از هر حلال و حرامی و از هر آنچه که مردم به آن نیاز داشته و دارند، سخن گفته شده است. حتی دیه یک خراش سطحی بر پوست بدن.»

آنگاه دست خود را به شانه ام زد و فرمود: «اجازه می دهی ای ابومحمد!»

جواب دادم: فدای تو گردم؛ تمام وجود من در اختیار تو است. هر چه می خواهی انجام بده.

پس آن حضرت با دست خود فشاری بر شانه ام وارد کرد و فرمود: «حتی دیه این را!» و این مطلب را قدری غضب آلود فرمود.

من گفتم: به خدا سوگند که این خود علم است و...»

سخن پیرامون «جامعه» و کتاب امام علی (علیه السلام) در روایات متعددی آمده است، که ما در این جا به ذکر همین یک روایت بسنده می کنیم.

حال به این سخن می پردازیم که امامان بعد از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، کتاب های امام به ویژه جامعه را چگونه پس از سپری شدن ایام خویش، به امام پس از خود به ودیعت می سپردند.

۱۴۰. دو نفر به ابوبصیر معروف می باشند که یکی از آنها یحیی پسر ابوالقاسم مکی به ابومحمد و از جمله اصحاب حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) و امام جعفر صادق (علیه السلام) بوده و مطلقاً به او ابوبصیر می گفتند. منظور در این جا همین ابوبصیر است. (قاموس الرجال)

۱۴۱. کافی، ج ۱، ص ۲۳۹؛ بصائر الدرجات، ص ۱۵۱-۱۵۲؛ وافی، ج ۲، ص ۱۳۵. البته این روایت طولانی است و ما به قدر حاجت از آن برگزیده ایم. حدیثی نیز از ابوبصیر روایت شده که با حدیث مزبور در لفظ قدری اختلاف دارد. ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۱۴۹، ح ۱۴، و ص ۱۵۴، ح ۷، و ص ۱۴۲ ح ۱؛ و وافی، ج ۲، ص ۱۳۵.

کتاب های امام علی (علیه السلام) در دست ائمه (علیهم السلام)

مواریث امام حسن و امام حسین و امام سجاد (علیهم السلام)

شیخ کلینی در کتاب اصول کافی، از قول سلیم بن قیس^{۱۴۲} چنین آورده است:

من شاهد وصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش حسن (علیه السلام) بودم. آن حضرت پس از انجام وصیت، حسین (علیه السلام) و محمد حنفیه و همه پسرها و بزرگان شیعیان و خانواده اش را بر آن گواه گرفت. آنگاه کتاب و سلاح خود را به فرزندش حسن (علیه السلام) تحویل داد و گفت: «پسر من! رسول خدا به من امر فرموده است که تو را وصی خود گردانم و کتاب ها و سلاحم را به تو تحویل دهم. همان طور که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مرا وصی خود قرار داد و کتاب ها و سلاحش را به من سپرد.

همچنین فرمان داده است تا به تو دستور دهم که چون زمان مرگت فرا رسید، را به برادرت حسین (علیه السلام) تحویل دهی».

سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) روی به جانب حسین (علیه السلام) کرد و به او فرمود: «و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تو را نیز فرمان داده است که آنها را به پسر خویش علی بن حسین (علیه السلام) تحویل دهی».

سپس دست علی بن حسین (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تو را نیز فرمان داده است تا آنها را به پسر محمد تحویل دهی و از جانب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و من به او سلام برسان».^{۱۴۳}

باز در کتاب کافی و بصائر الدرجات چنین آمده است که حمران^{۱۴۴} می گوید: از ابوجعفر امام

باقر (علیه السلام) در مورد صحیفه مهر و موم شده ای که نزد «ام سلمه» به ودیعت نهاده شده بود و مردم درباره آن سخن می گفتند، سؤال نمودم. امام باقر (علیه السلام) فرمود: «هنگامی که اجل رسول خدا فرا رسید، علی (علیه السلام) علم و اسلحه آن حضرت را و هر چه نزد او بود [از مواریث امامت] به ارث برد. [این علوم و معارف و سلاح رسول خدا (صلی الله علیه وآله) همچنان نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) بود]، تا این که به حسن (علیه السلام) و پس از او به حسین (علیه السلام) رسید. در این موقع چون ما از غلبه دشمنان بیم داشتیم، این بود که [جدم حسین (علیه السلام)] آن ها را نزد «ام سلمه» به امانت سپرد و بعد از آن، علی بن حسین (علیه السلام) آنها را از ام سلمه باز ستاند».

من گفتم: بسیار خوب [بنابر این] سپس به پدرت رسید و بعد از آن نزد تو بوده و به تو رسیده است.

امام باقر (علیه السلام) پاسخ داد: «آری، همین طور است».^{۱۴۵}

همچنین از عمر بن ابان^{۱۴۶} روایت شده است^{۱۴۷} که گفت: از حضرت امام جعفر صادق در مورد صحیفه مهر شده ای

که نزد «ام المؤمنین ام سلمه» به امانت نهاده شده بود، و مردم از آن سخن می گفتند، جویا شدم. امام در پاسخ فرمود: «هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در گذشت، علی (علیه السلام) دانش و سلاح و هر آنچه را نزد آن حضرت بود [از

۱۴۲. سلیم بن قیس ابوصادق الهلالی العامری، از جمله اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده است که سایر ائمه تا حضرت سجاد (علیه السلام) را نیز درک کرده است. (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۵)

۱۴۳. کافی، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۸؛ وافی، ج ۲، ص ۷۹.

۱۴۴. ابوحزه یا ابوالحسن حمران بن اعین شیبانی، مردی تابعی و مورد قبول و اطمینان بوده و از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۱۳)

۱۴۵. کافی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۷ و ۱۸۶؛ وافی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۱۴۶. ابوحفص عمر بن ابان کلینی کوفی، از جمله اصحاب امام جعفر صادق (علیه السلام) بوده است. (معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۲)

۱۴۷. کافی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۷ و ۱۸۴؛ وافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

مواریث امامت]، از او به ارث برد و همچنان نزدش بود تا این که به فرزندش حسن(علیه السلام) و بعد از او به حسین(علیه السلام) رسید.»

[در آن جا من صبر نکردم و به دنبال سخنان امام] عرض کردم: بعد از امام حسین(علیه السلام)، آنها به علی بن حسین و از او به فرزندش [امام باقر(علیه السلام)] رسید و از او به شما منتقل شده است؟ امام صادق(علیه السلام) فرمود: «آری، همین طور است.»

در کتاب غیبت شیخ طوسی، و مناقب ابن شهر آشوب، و بحار الانوار مجلسی از قول فضیل^{۱۴۸} چنین آمده است: ابوجعفر امام محمد باقر(علیه السلام) به من فرمود:

در همان هنگام که حسین(علیه السلام) عازم حرکت به سوی عراق بود، وصیت نامه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و کتاب ها و دیگر اشیای آن حضرت را به امانت نزد «ام سلمه» گذاشت و به او فرمود: وقتی که پسر بزرگ ترم به تو مراجعه کرد، آنچه را که به تو امانت سپرده ام، به او تسلیم کن.

پس از این که حسین(علیه السلام) به شهادت رسید، علی بن حسین نزد «ام سلمه» رفت و آن بانو هم تمامی اشیایی را که امام حسین(علیه السلام) به امانت نزدش نهاده بود، به امام سجاد(علیه السلام) تحویل داد.^{۱۴۹}

همچنین در کتاب کافی، اعلام الوری، مناقب ابن شهر آشوب و بحار الانوار مجلسی، از ابوبکر حضرمی^{۱۵۰} روایت شده است (لفظ حدیث از کافی است) که امام صادق(علیه السلام) فرمود: «حسین(علیه السلام) در آن هنگام که به سوی عراق عزیمت می فرمود، کتاب ها و وصیت نامه را نزد «ام سلمه» به امانت نهاد. [این ها همچنان نزد آن بانو بود] تا این که علی بن حسین(علیه السلام) بازگشت و «ام سلمه» همه آنها را به وی تحویل داد.»^{۱۵۱}

البته این ها به غیر از آن وصیتی است که امام در کربلا به همراه آنچه که امامی از امام دیگر به میراث می برد، به امانت به دخترش فاطمه سپرد و او بعدها به علی بن حسین(علیه السلام) تحویل داد؛ زیرا در آن ایام امام سجاد(علیه السلام) به سختی بیمار بود.

مواریث امام محمد باقر(علیه السلام)

در کافی، اعلام الوری، بصائر الدرجات و بحار الانوار از قول عیسی بن عبدالله^{۱۵۲} از پدرش از جدش چنین آمده است: «در بستر مرگ امام سجاد، علی بن حسین(علیه السلام) به فرزندانش که پیرامونش گرد آمده بودند، نظری افکند و سپس چشم به فرزندش محمد بن علی (امام باقر(علیه السلام)) انداخت و به او فرمود: «محمد! این صندوق را بگیر و به خانه خود ببر.»

۱۴۸. ابوالقاسم فضیل بن یسار، آزاد کرده "بنی نهد" از اصحاب امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) بوده است. (قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۴۷)

۱۴۹. کتاب الغیبه شیخ طوسی (تبریز، ۱۳۲۳ هـ) ص ۱۲۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۴؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۸، ج ۳.

۱۵۰. ابوبکر حضرمی، عبدالله بن محمد نام دارد و از امام صادق(علیه السلام) احادیث بسیاری روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۱۶، ص ۱۵)

۱۵۱. کافی، ج ۱، ص ۳۰۴؛ اعلام الوری، ص ۱۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۲.

۱۵۲. عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) که به او هاشمی می گفتند، از اصحاب امام صادق(علیه السلام) بوده و احادیث بسیاری از آن حضرت روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۷، ص ۲۷۵-۲۷۶)

سپس امام به سخن خود ادامه داد و فرمود: «در این صندوق، به هیچ عنوان دینار و درهمی وجود ندارد، بلکه آکنده از علوم است».^{۱۵۳}

همچنین در بصائر الدرجات و بحار الانوار از عیسی بن عبدالله بن عمر روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پیش از آن که علی بن الحسین (علیه السلام) بدرود حیات گوید، سید یا صندوق را حاضر کرده و به فرزندش فرمود: محمد! این صندوق را ببر. او نیز صندوق را توسط چهار نفر حمل نمود و برد. چون امام سجاد درگذشت، عموهایم برای گرفتن سهم خود از محتویات آن صندوق به پدرم مراجعه کردند و گفتند: بهره ما را از آن صندوق بپرداز!

امام باقر در پاسخ آنها فرمود: «به خدا قسم که شما را نصیبی در آن نیست. اگر شما را بهره ای در آن می بود، [پدرم] آن را به من تحویل نمی داد».

[سپس امام صادق ۷ اضافه کرده، می فرماید:]

«در آن صندوق، سلاح رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و کتاب های او قرار داشت».^{۱۵۴}

مواریث امام صادق (علیه السلام)

در بصائر الدرجات از قول زراره^{۱۵۵} آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هنوز امام باقر (علیه السلام) حیات داشت که آن مواریث و کتاب ها به من منتقل شد».^{۱۵۶}

مواریث امام موسی بن جعفر (علیه السلام)

در کتاب غیبت نعمانی و بحار الانوار مجلسی، از قول حماد صائغ آمده است که گفت: در آن مجلسی که مفضل بن عمر مسایلی را از ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) می پرسید، حاضر بودم. در این هنگام، ابوالحسن موسی (امام کاظم (علیه السلام)) وارد شد. امام صادق (علیه السلام) رو به مفضل کرد و پرسید: «دوست داری که مالک کتاب علی [بعد از من] را ببینی؟»

مفضل پاسخ داد: چه از این بالاتر و بهتر!

امام اشاره به امام کاظم (علیه السلام) کرد و فرمود: «این وارث و مالک کتاب علی است».^{۱۵۷}

مواریث امام رضا (علیه السلام)

در کافی، ارشاد مفید، غیبت شیخ طوسی و بحار الانوار از امام کاظم (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «فرزندم علی بزرگ ترین فرزند من، نیک ترین آنان در نظر من و محبوب ترینشان برای من می باشد. او در کنار من به جفر نگاه می کند و هیچ کس جز پیغمبر یا وصی پیغمبر بدان نظر نکرده است».^{۱۵۸}

۱۵۳. کافی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۲؛ اعلام الوری، ص ۲۶۰؛ بصائر الدرجات، ص ۴۴؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۹؛ وافی، ج ۲، ص ۸۳.

۱۵۴. کافی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۱؛ وافی، ج ۲، ص ۸۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۶۵؛ اعلام الوری، ص ۲۶۰؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۹.

۱۵۵. زراره ابوالحسن و نام او عبد ربه، فرزند اعین، آزاد کرده بنی شیبیان کوفی بوده و از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است. وی در سال ۱۵۰ هـ وفات نموده است. (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۵۴)

۱۵۶. بصائر الدرجات، ص ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۱ و ۱۸۶.

۱۵۷. کتاب الغیبه نعمانی، ص ۱۷۷؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۲، ح ۳۴.

امامان به «جامعه» مراجعه می کنند

نخستین امامی که به کتاب امیرالمؤمنین(علیه السلام) اشاره کرده و از آن سخن گفته است، امام علی بن الحسین زین العابدین(علیه السلام) است. این مطلب در کتاب های کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، معانی الاخبار، و وسائل الشیعه آمده است که ما آن را از کتاب کافی نقل می کنیم.

از ابان بن تغلب^{۱۵۹} روایت شده که گفت: از علی بن الحسین(علیه السلام) در مورد کسی سؤال شد که درباره مقداری از مال خود وصیت کرده است. (یعنی به طور مبهم وصیت کرده است که قدری از مال مرا به فلان مصرف برسانید ولی مقدار آن را مشخص نکرده و عبارتی مانند «شیء من مالی» به کار برده است.)

آن حضرت در پاسخ فرمود: «شیء، در کتاب علی(علیه السلام) يك ششم محسوب می شود».^{۱۶۰} و نیز در کتاب های خصال، عقاب الأعمال و وسائل الشیعه، از امام باقر(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «در کتاب علی(علیه السلام) آمده است: سه خصلت است که دارنده آن نمی میرد، مگر این که وبال و زیان آنها را در ایام حیات خود ببیند. آن ها عبارتند از: سرکشی، بریدن از بستگان و خویشاوندان و سوگند دروغ».^{۱۶۱}

امام صادق(علیه السلام) نیز در مورد اثبات اول ماه با رؤیت هلال، به کتاب امیرالمؤمنین(علیه السلام) اشاره فرموده است.^{۱۶۲}

به جز مواردی که ذکر شد، ما خود سی و نه مورد دیگر از روایت هایی را که در آنها دو امام بزرگوار، امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) از کتاب امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) سخن گفته اند، به دست آورده ایم.^{۱۶۳}

گذشته از اینها، مواردی نیز بوده است که همین دو امام بزرگوار کتاب امیرالمؤمنین را بیرون آورده، متن آن را برای برخی از اصحاب خود چون زراره، محمد بن مسلم^{۱۶۴}، عمرو بن اذینه^{۱۶۵}، ابوبصیر، ابن بکیر^{۱۶۶}، عبدالملک بن اعین^{۱۶۷} و متعب^{۱۶۸} خوانده اند.^{۱۶۹}

۱۵۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۱؛ ارشاد مفید، ص ۲۸۵؛ «الغیبة» شیخ نعمانی، ص ۲۸؛ وافی، ج ۲، ص ۸۲ و ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۱۶۴، ح ۹-۷.

۱۵۹. ابان بن تغلب بن رباح، ابوسعید بکری، از موالی بنی جریر است که از امامانی چون حضرت سجاد(علیه السلام) و حضرت باقر(علیه السلام) و حضرت صادق(علیه السلام) روایت کرده است. او به کسانی که از روایت احادیث امام صادق(علیه السلام) به سرزنش برخاستند، گفته است: چطور به خود اجازه می دهید مرا از روایت احادیث مردی سرزنش کنید که از او سؤالی نکردم، مگر این که در پاسخ فرمود: رسول خدا فرمود...

۱۶۰. کافی، ج ۷، ص ۴۰، ح ۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۵۱؛ معانی الاخبار، ص ۲۱۷؛ تهذیب، ج ۹، ص ۲۱۱، ح ۸۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۴۵۰، ح ۱.

۱۶۱. خصال شیخ صدوق، ص ۱۲۴؛ عقاب الأعمال شیخ صدوق، ص ۲۶۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۱۹.

۱۶۲. استبصار شیخ طوسی، ج ۳، ص ۶۴؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۴.

۱۶۳. ر.ک: معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۳۹.

۱۶۴. ابوجعفر اوقص، محمد بن مسلم بن ریح طحان، از امام باقر(علیه السلام) روایت کرده و مؤلف کتاب "اربعمائه مسألة فی ابواب الحلال والحرام" بوده است. وفاتش در سال ۱۵۰ هجری است. (قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۷۸)

۱۶۵. می گویند نامش محمد بن عمر بن اذینه بوده که نام پدرش بر نام خودش پیشی گرفته است. وی از اصحاب امام صادق(علیه السلام) بوده است. (معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۲۱)

همچنین گاهی دیده شده است که امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) کتاب امیرالمؤمنین را در برابر پیروان مکتب خلفا گشوده و مطالبی از آن را به ایشان نشان داده اند. حدیث زیر مبین همین مطلب است.

نجاشی روایت کرده است که: عذافر صیرفی^{۱۷۰}، به همراه حکم بن عتیبه^{۱۷۱} به خدمت امام باقر (علیه السلام) رسیدند. حکم آغاز سخن کرد و مسایلی را مطرح ساخت و امام با این که دیدار حکم را خوش نداشت، او را پاسخ می داد. تا اینکه در مسأله ای بین آنها اختلاف نظر افتاد [و حکم پاسخ امام را نپذیرفت]. در این هنگام، امام باقر (علیه السلام) روی به فرزند خود کرد و فرمود: «پسرم! برخیز و آن کتاب علی (علیه السلام) را بیاور.»

فرزند امام فرمان برد و کتابی بزرگ که طوماروار به هم پیچیده شده بود، پیش روی آن حضرت نهاد. امام آن را گشود و به جستجوی مسأله مورد بحث پرداخت، تا آن را یافت و سپس فرمود: «این املائی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خط علی (علیه السلام) است.»

سپس رو به حکم کرده و فرمود: «ای ابواحمد! تو و سلمه^{۱۷۲} و ابوالمقدام^{۱۷۳} به هر طرف که می خواهید، به شرق و به غرب بروید، به خدا سوگند علمی از این مطمئن تر که نزد خانواده ما است و جبرئیل بر ما فرود آورده، نزد هیچ کس دیگر نخواهید یافت.»^{۱۷۴}

امامان اهل بیت (علیه السلام) گاهی حکم مسأله ای را از کتاب امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) می گفتند و به کتاب امام تصریح می کردند و گاهی نیز همان حکم را بدون این که نامی از کتاب امام علی (علیه السلام) ببرند، بیان می داشتند که ما این مطلب را در کتاب «معالم المدرستین»^{۱۷۵} شرح داده ایم.

از همین روست که تمامی احادیث ائمه اهل بیت (علیهم السلام) سند واحدی دارد و احادیث آنها با هم از يك ریشه برخاسته، و از یگانگی کامل برخوردارند.

۱۶۶. ابن بکیر، ابوعلی عبدالله بن بکیر بن اعین شیبانی است. از ثقات می باشد و از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۹۹)

۱۶۷. عبدالملک بن اعین، ابوفراس شیبانی است که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) روایت کرده و در زمان امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفت. (قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۸۱).

۱۶۸. متعب، آزاد کرده امام صادق (علیه السلام) است. منصور دوانیقی خلیفه عباسی فرمان داد تا او را هزار تازیانه بزنند که بر اثر آن درگذشت. (قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۷)

۱۶۹. برای ملاحظه روایات مربوطه، ر.ک: معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۳۹-۳۴۳.

۱۷۰. عذافر بن عیسی خزاعی صیرفی کوفی که از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۹۵)

۱۷۱. حکم بن عتیبه کوفی است که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) روایت نقل کرده است. حکم در سال ۱۱۳ یا ۱۱۴ یا ۱۱۵ در سن شصت سالگی درگذشت. اصحاب صحاح در مکتب خلفا، احادیث او را آورده اند. (قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۷۵؛ و تهذیب، ج ۱، ص ۲۹۲).

۱۷۲. سلمه بن کهیل، ابویحیی حضرمی کوفی است. امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) را درک کرده است. (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۳۹)

۱۷۳. ابوالمقدام، ثابت بن هرمز آهنگر پارسی است. امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) را درک کرده است. او و سلمه از «بتریبه» بودند که مردم را به ولایت علی (علیه السلام) دعوت می کردند؛ در حالی که امامت ابوبکر و عمر را نیز قبول داشتند و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را دشمن می داشتند. این ها معتقد به خروج با اولاد علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده، در این راه امر به معروف و نهی از منکر هم می کردند و هر کدام از اولاد علی (علیه السلام) را که بر حاکم زمان می شورید و خروج می کرد، امام می دانستند. (قاموس الرجال، ج ۲، صص ۲۸۷-۲۸۹)

۱۷۴. رجال نجاشی، ص ۲۷۹.

۱۷۵. معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۴۴.

هشام بن سالم^{۱۷۶}، حماد بن عثمان^{۱۷۷} و دیگران روایت کرده اند که امام صادق(علیه السلام) فرمود: «حدیث من، حدیث پدرم می باشد و حدیث پدرم، حدیث جدم و حدیث جدم، همان حدیث حسین است و حدیث حسین، حدیث حسن است و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا، سخن خداوند عزوجل است»^{۱۷۸}.

و به همین دلیل بود که امام باقر(علیه السلام) در پاسخ جابر بن عبدالله که از حضرتش خواسته است: هر وقت برایم حدیثی بیان می فرمایید، اسناد آن را هم برایم بگویید - فرمود:

«پدرم، از جدم از رسول خدا از جبرئیل از جانب خدای عز و جل برایم چنین حدیث کرد. و هر حدیثی را که من برای تو می گویم، همین گونه است»^{۱۷۹}.

از همین رو بود که ابو عبدالله امام صادق(علیه السلام) به «حفص بن بختری»^{۱۸۰} فرمود: «آنچه از من شنیده ای، می توانی آن را از جانب پدرم روایت کنی؛ و آنچه را که از من شنیده ای، اجازه داری تا از جانب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت کنی»^{۱۸۱}.

و شاعر در همین زمینه چه نیکو سروده است که:

وَ وَال أَنَسَا قَوْلُهُمْ وَ حَدِيثُهُمْ *** رَوَى جَدُّنَا عَنْ جِبْرِئِيلَ عَنِ الْبَارِي

«دوستی و پیروی کسانی را پیشه کن که گفتار و حدیث آنان چنین است: جد ما، از جبرئیل، از خداوند متعال روایت کرده است».

نتیجه می گیریم که ائمه اهل بیت(علیهم السلام) عملاً امت اسلامی را این گونه آگاه می ساختند که ایشان (ائمه اطهار) وارثان پیامبر در علوم و معارف الهی هستند و این علوم را امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به خط خود و املاء رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در کتابی ویژه مدون ساخته است.

۱۷۶. هشام بن سالم، ابو محمد جوالیقی کوفی است. از امام صادق روایت کرده و کتابی نیز تألیف کرده است. (قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۵۷)

۱۷۷. حماد بن عثمان فرازی از امام صادق و امام کاظم و امام رضا(علیهم السلام)) روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۹۷)

۱۷۸. کافی، ج ۱، ص ۵۳؛ ارشاد مفید، ص ۲۵۷.

۱۷۹. امالی مفید، ص ۲۶.

۱۸۰. حفص بن بختری بغدادی، در اصل کوفی، از جمله اشخاصی است که از امام جعفر صادق(علیه السلام) روایت کرده است و دارای کتابی نیز می باشد. (قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۵۵)

۱۸۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۸۰؛ کتاب القضاء، ج ۱۸، ص ۷۴، ح ۸۶، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

فصل پنجم

اعتقاد به مهدویت

در مکتب خلفا

امامت و مهدویت در مکتب خلفا

■ فصل پنجم: اعتقاد به مهدویت در مکتب خلفا

یکی دیگر از شبهاتی که از سوی پیروان مکتب خلفا در مورد عقاید شیعیان مطرح می شود این است که:

«شیعیان معتقدند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دوازده امام را به عنوان جانشینان خود معرفی کرد که اولین آنها علی بن ابیطالب (علیه السلام) و آخرین حضرت مهدی (علیه السلام) است. اما مهدی مورد اعتقاد شیعیان، از حدود يك هزار و دویست سال پیش تاکنون در پس پرده غیبت به سر می برد. در حقیقت در این مدت اسلام، بدون امام، و مسلمین بدون رهبر یا جانشین پیامبر مانده اند.»

در پاسخ به این گفتار می گوئیم: عقیده به وجود امامت حضرت مهدی (علیه السلام) خاص شیعیان اهل بیت پیامبر نیست، بلکه علما و دانشمندان پیروان مکتب خلفا نیز بر این عقیده می باشند. در اینجا دلایل و روایات صحیحی را که در کتاب های مکتب خلفا ذکر شده است، می آوریم:

مهدی (علیه السلام) هم نام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است

در سنن ترمذی، سنن ابوداود و دیگر منابع کتب خلفا، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت می کنند که فرمود: «دنیا پایان نگیرد تا مردی از اهل بیتم، که هم نام من است، حاکم عرب گردد!»^{۱۸۲}

مهدی از اهل بیت (علیهم السلام) است

در مستدرک حاکم، مُسند احمد، و دیگر کتب از «ابوسعید خدری» نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «قیامت برپا نگردد تا زمین از ظلم و ستم و دشمنی انباشته گردد؛ سپس فردی از اهل بیتم قیام کند و آن را از عدل و داد پر نماید، همان گونه که از ظلم و ستم انباشته شده بود.»^{۱۸۳}

در سنن ابن ماجه در (ابواب جهاد)، از «ابوهریره» روایت گردیده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «اگر از دنیا جز يك روز باقی نباشد، خدای عز و جل آن روز را طولانی گرداند تا مردی از اهل بیتم به حکومت رسد و ارتفاعات دیلم و قسطنطنیه را در اختیار بگیرد.»

همچنین در ابواب فتن همان کتاب (باب خروج مهدی)، و در مُسند احمد و دیگر کتب، از امام علی (علیه السلام) روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «مهدی از ما اهل بیت است و خداوند او را در يك شب آماده قیام می سازد.»^{۱۸۴}

۱۸۲. سنن ترمذی، ج ۹، ص ۷۴؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۷؛ السنة النبویة، ج ۴، ص ۱۰۹-۱۰۷، ح ۴۲۸۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۷۵.

مُسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۶؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۸۸؛ کنز العمال (چاپ اول)، ج ۷، ص ۱۸۸، با این زیادت که: «و خلق او خُلق من است»؛ تفسیر سیوطی، ج ۶، ص ۵۸، در تفسیر سوره محمد (صلی الله علیه وآله) آیه: (فهل یظنون الا الساعة...).
۱۸۳. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۷؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۰۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶؛ تفسیر سیوطی، ج ۶، ص ۵۸، و دیگر کتب.

۱۸۴. حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۷۷؛ مُسند احمد، ج ۱، ص ۸۴؛ تفسیر سیوطی، ج ۶، ص ۵۸؛ که گوید این حدیث را ابن ابی شیبیه و احمد بن حنبل و ابن ماجه از علی (علیه السلام) روایت کرده اند؛ و سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، ح ۴۰۸۵.

در مستدرک حاکم هم از «ابوسعید خدری» روایت شده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «مهدی از ما اهل بیت است؛ کشیده بینی، فرازین چهره و پیشانی نورانی که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم انبوهی پر شده بود».^{۱۸۵}

مهدی از فرزندان فاطمه (علیها السلام) است

در سنن ابو داود از «ام سلمه» آمده است که شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرمود: «مهدی از عترت من است و از فرزندان فاطمه».^{۱۸۶} و در کنز العمال از علی (علیه السلام) نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «مهدی مردی از ماست؛ از فرزندان فاطمه».^{۱۸۷}

مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) است

در ذخائر العقبی از «ابو ایوب انصاری» نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «مهدی این امت، از این دو - یعنی حسن و حسین - زاده می شود».^{۱۸۸} و نیز در ذخائر العقبی از «حُدیفه» روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، آن روز طولانی گردد تا خداوند مردی از فرزندانم را که همنام من است، برانگیزد». سلمان گفت: «از کدام فرزندانت یا رسول الله؟» فرمود: «از این فرزندم»؛ و با دست خود بر حسین (علیه السلام) زد.

مهدی (علیه السلام) فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) است

برخی از علمای اهل تسنن، امام مهدی (علیه السلام) را فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) می دانند که به تعدادی از آن بزرگان اشاره می کنیم.

۱. علامه شیخ ابوبکر، احمد بن حسین بن علی بیهقی نیشابوری فقیه شافعی (متوفای ۴۵۸ هـ) در کتاب خود «شُعَبُ الْإِيمَانِ» می نویسد: «مردم درباره مهدی اختلاف کرده و جماعتی توقف نموده و علم آن را به عالمش واگذارده اند و معتقدند او از فرزندان فاطمه دخت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است، که خداوند هرگاه بخواهد، او را می آفریند و برای یاری دین خود مبعوثش می گرداند.

و گروهی می گویند: مهدی موعود در روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمده و او همان امام مُلقب به حجت قائم منتظر محمد بن حسن عسکری است که در سامراء داخل سرداب شد و از دید مردم پنهان گردید و منتظر قیام

۱۸۵. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۷، می گوید: این حدیث بر اساس شرط مسلم صحیح است؛ سنن ابو داود، ج ۶، ص ۱۳۶؛ صحیح ابو داود، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۴۲۸۵.

۱۸۶. صحیح ابو داود، کتاب المهدی، ج ۴، ص ۸۰۷، ح ۲۸۴؛ سنن ابو داود، ج ۷، ص ۱۳۴؛ صحیح ابن ماجه، ابواب الفتن، باب خروج المهدی، می گوید: «مهدی از فرزندان فاطمه است»؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۷، می گوید: «و او - یعنی مهدی (علیه السلام) - حق است و از اولاد فاطمه می باشد»؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۲۴، می گوید: «مهدی از اولاد فاطمه است»؛ تفسیر سیوطی، ج ۶، ص ۵۸، در تفسیر سوره محمد (صلی الله علیه وآله) می گوید: این حدیث را ابو داود و طبرانی و حاکم از «ام سلمه» روایت کرده اند.

۱۸۷. کنز العمال (چاپ اول)، ج ۷، ص ۲۶۱.

۱۸۸. ذخائر العقبی، ص ۱۳۶.

خویش است. او ظهور می کند و زمین را از عدل و داد پر می سازد؛ همان گونه که از ظلم و جور پر شده است. طول عمر و امتداد دورانش مانند عیسی بن مریم و خضر و حضرت نوح(علیهم السلام) است و به هیچ روی ممتنع نباشند».

درباره اعتراض به طول عمر حضرت مهدی(علیه السلام) می گوئیم، قرآن درباره عمر حضرت نوح(علیه السلام) می فرماید:

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...؛ و همانا ما نوح را به رسالت سوی قومش فرستادیم. او هزار سال، پنجاه سال کم، میان قوم درنگ کرد (...)^{۱۸۹}

بعد از طوفان و بیرون آمدن از سفینه، نیز سیصد و پنجاه سال دیگر زندگانی کرد. بنابراین، مجموع عمر آن حضرت به یکهزار و سیصد سال می رسد. در صورتی که عمر حضرت مهدی(علیه السلام) در حال حاضر، کم تر از ۱۲۰۰ سال است و عمر حضرت خضر بیش از این است؛ برخی از علمای مکتب خلفا نیز این استدلال را مطرح کرده اند.

۲. شیخ محی الدین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد، معروف به ابن حاتمی طائی اُندلسی شافعی (درگذشته ۶۳۸ هـ) که در صالحیه شام مدفون است و قبرش زیارت می شود، در باب ۳۳۶ از کتاب فتوحات خود می نویسد:

«بدانید که مهدی(علیه السلام) مسلماً قیام خواهد کرد، ولی قیام او هنگامی است که زمین را ظلم و جور فرا گرفته باشد و او از قسط و عدل انباشته اش گرداند. اگر از عمر دنیا تنها يك روز باقی باشد، خداوند آن روز را طولانی گرداند تا این خلیفه به ولایت برسد. او از عترت رسول الله(صلی الله علیه وآله) است، از فرزندان فاطمه؛ جدش حسین بن علی بن ابی طالب است و پدرش «حسن عسکری» فرزند امام علی نقی فرزند امام محمد تقی، فرزند امام علی بن موسی الرضا، فرزند امام موسی کاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمد باقر، فرزند امام زین العابدین، فرزند امام حسین، فرزند علی بن ابی طالب - رضی الله عنهم - همام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است و مسلمانان بین رکن و مقام [دیوار کعبه و مقام ابراهیم(علیه السلام)] با او بیعت می کنند.

در خلقت و سیما شبیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است و در خُلق و خوی مادون آن حضرت؛ چون هیچ کس در اخلاق همتای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نباشد که خدای متعال می فرماید: (وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ^{۱۹۰}؛ به راستی که تو دارای اخلاق عظیمی هستی)

پیشانی اش بلند و بینی اش عقابی است. بیش ترین یارانش از اهل کوفه اند. بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کند و با مردم عدالت می ورزد؛ چنانکه مردی می آید و می گوید: "ای مهدی! عطایم بیخش" و او از اموالی که فرا رویش قرار دارد، جامه وی را تا آن جا که توان بردنش را دارد، انباشته می کند».

سپس به نقل اوصاف و برخی از افعال او می پردازد.

این امور را «ابن صَبَّان» نیز در اسعاف الراغبین^{۱۹۱} در حاشیه نور الابصار^{۱۹۲} آورده است. گفته اند: از جمله اشعار شیخ محی الدین در اوصاف امام(علیه السلام) این شعر است که در فتوحات^{۱۹۳} نیز آورده است:

۱۸۹. عنکبوت، ۱۴.

۱۹۰. قلم، ۴.

۱۹۱. اسعاف الراغبین، باب ۲، ص ۱۳۳، ۱۳۱.

۱۹۲. نورالابصار، ص ۱۳۳، ۱۳۱.

هو السيد المهدي من آل احمد *** هو الصّارم الهندي حين يبید
هو الشمس یجلو كل غم و ظلمة *** هو الوابل الومسی حين یجود
«او همان سید و مهدی آل احمد است

او همان شمشیر هندی است که [خضم را] نابود می کند
او همان خورشید است که هر اندوه و ظلمتی را برطرف می کند
او همان باران بهاری است که کریمانه فرو می ریزد».

در *ینابیع المودة*^{۱۹۴} آمده است: شیخ محی الدین عربی در فتوحات مکیه (در باب ۳۳۶) جایگاه وزیران مهدی را که در آخر الزمان ظهور می کند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بشارتتش را داده است، یادآور شده و می گوید: «او از اهل بیت است و خدای را خلیفه ای است که قیام می کند؛ در حالی که زمین از جور و ظلم انباشته شده باشد و او قسط و عدل را در آن گسترش می دهد و اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی گرداند تا فردی از عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به حکومت برسد.

بین رکن و مقام با او بیعت می شود و گرونده ترین مردم به او، اهل کوفه هستند. اموال را به طور مساوی تقسیم می کند و با رعیت عدالت می ورزد و قضاوت را به پایان می برد و به گاه فترت دین قیام می کند و هر کسی نپذیرد، کشته می شود و هر کسی با او ستیزه کند، خوار می گردد. دین اسلام را همان گونه که هست پیاده می کند؛ به گونه ای که اگر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز زنده بود، همان را انجام می داد. مذاهب را از زمین بر می دارد و جز دین خالصی باقی نمی ماند. دشمنان او مقلدان علمای اهل رأی هستند که ناخواسته تحت فرمان او در آیند، چون از قدرت و سطوت او هراسانند و به آنچه در اختیار دارد، دلبسته اند و امید دارند. عامه مسلمانان به وجود او خشنودند و عارفان به خدای متعال و اهل حقایق از روی کشف و شهود با او بیعت می کنند. او را مردانی الهی است که دعوتش را اجابت کرده و یاریش می نمایند. آنها وزیران اویند که بار مملکت را به دوش می کشند».

همچنین می گوید: «او همان سید و مهدی آل احمد و همان باران بهاری است که کریمانه می بارد. او خلیفه تأیید شده و استواری است که سخن حیوانات را می فهمد، عدالتش در بین جن و انس جاری می شود، وزیران او از غیر عرب باشند و عرب در بین آنها نباشد، ولی به زبان عربی سخن می گویند. آنها را نگهبانی است که از جنس خودشان نباشد. او هرگز خدا را نافرمانی نکرده است. او اخص وزیران و افضل امینان است».

همچنین در کتاب «اسعاف الراغب»^{۱۹۵}، در حاشیه تفسیر «نور الابصار» آمده است: «بدان که قیام مهدی (علیه السلام) قطعی است. او فرزند امام علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - و هم نام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است. مسلمانان در بین رکن و مقام با او بیعت می کنند. در خلق همانند رسول الله (صلی الله علیه وآله) است و در خلق دون آن حضرت، چون هیچ کس در اخلاق همتای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیست. مردم کوفه بیش از سایرین نصرتش می کنند. اموال را به طور مساوی تقسیم می کند و با رعیت عدالت می ورزد. خضر فرا روی او راه می رود و پنج یا هفت یا نه [سال] زندگی می کند. از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیروی کرده و هرگز خطا نمی کند. فرشته ای دارد که نادیده استوارش می دارد. روم را با هفتاد هزار مسلمان به وسیله تکبیر فتح می کند. خداوند، اسلام خوار شده و مرده را به دست او عزیز و زنده گرداند. حکم «جزیه» را جاری می کند و با قدرت به سوی خدای متعال فرا می خواند. هر کس نپذیرد، کشته و هر کس ستیزه کند، خوار گردد. حکم او بر اساس اسلام ناب و به دور از نظریه پردازی است و

۱۹۳. الفتوحات، ج ۳، باب ۳۶۶، ص ۳۲۸، طبع بیروت دار صادر.

۱۹۴. ینابیع المودة، ص ۴۶۷.

۱۹۵. اسعاف الراغب، ص ۱۳۱.

در بسیاری از احکام با علما مخالفت می کند و آن ها بدین علت از او دلگیر می شوند. چون بر این گمانند که خدای متعال پس از امامان آنها مجتهدی نیافریده است».

سپس می گوید: «بدان که مهدی هنگامی که قیام کند، همه مسلمانان از خاص و عام به وجود او خشنودی کنند و او را مردانی الهی است که دعوتش را اجابت کرده و نصرتش می نمایند. آنان وزیران اویند که بار سنگین مملکت را بر دوش می گیرند و او را بر آنچه خدا به عهده اش گذاشته، یاری می کنند. عیسی بن مریم در مناره بیضاء شرق دمشق، در حالی که بر دو فرشته چپ و راستش تکیه داده، نزد او فرود می آید. در زمان او، «سُفیانی» نزد درختی در نواحی دمشق کشته می شود و سپاهیانش در بیابان فرو می روند».

و در مشارق^{۱۹۶}، آنچه را که «ابن صبان» در اسعاف الراغب از فتوحات آورده، با همان عبارات نقل کرده است. همچنین قاضی حسین بن محمد بن حسن دیار بکری مالکی (متوفای ۹۶۶ هـ) در کتاب خود «تاریخ الخمیس»^{۱۹۷} این مطالب را با اختصار و اختلاف و تعریف در الفاظ، نقل به معنی کرده است.

۳. شیخ کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه حلبی شافعی (متوفای ۶۵۲ یا ۶۵۴ هـ) در کتاب خود «مطالب السؤل»^{۱۹۸} می نویسد:

«باب دوازدهم درباره ابوالقاسم محمد بن الحسن الخالص بن علی المتوکل بن محمد القانع بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین (الشهید) بن علی المرتضی امیرالمؤمنین بن ابی طالب، همان مهدی حجت خلف صالح منتظر می باشد، که سلام خدا و رحمت و برکات او بر آنان باد».

سپس این ابیات را یادآور شده است:

فهذا الخلف الحجة قد أیده الله *** هدانا منهج الحق و آتاه سجایاه

و أعلى فی ذری العلیاء بالتأیید مرقاه *** و آتاه حلی فضل عظیم فتحلاه

و قد قال رسول الله قولاً قد رویناه *** و ذو العلم بما قال اذا أدرك معناه

یری الاخبار فی المهدی جاءت بمسماه *** و قد أبداه بالنسبة و الوصف و سمّاه

و یکفی قوله «مئی» لاشراق محیاه *** و من بضعته الزهراء مرساه و مسراه

و لن یبلغ ما أدیت أمثال و اشباه *** فان قالوا هو «المهدی» ما ماتوا بمافاه

«به راستی که این خلف حجت را خدا تأیید فرموده، و ما را به منهج حق هدایت کرده و نیکی های آن را به او بخشیده است».

و در خاندانی رفیع و مؤید رفعتش داده، و جامه های فضل عظیمش بخشوده و به آن آراسته شده است.

و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سخنی فرموده که ما آن را روایت کردیم.

و دانشمند اگر معنای سخن آن حضرت را درک نماید، در می یابد که روایات رسیده درباره «مهدی»، تنها بر این مسمی صادق است که با نسبت و وصف و نام بردن، آشکارش ساخته است.

و همان که فرموده: «از من است» و آن که فرموده: «از پاره تن من زهرا است»، برای معرفی چهره و جایگاه و پایگاه او بسنده است.

۱۹۶. مشارق الانوار، ص ۱۰۴، فصل دوم.

۱۹۷. تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۳۲۱.

۱۹۸. مطالب السؤل، چاپ ایران، ۱۲۸۷ هـ، ص ۸۸.

و هیچ مثل و ماندنی هرگز به آنچه بر شمردم، نخواهد رسید، پس اگر بگویند: «او مهدی است»، برای گفته خود بدهکار نشده اند».

پس از آن می گوید: از ریشه های اصیل نبوت تغذیه کرده و از پیمانہ های بر جای مانده نوشیده است و از عصاره های آبشخورش سیراب گردیده و در صفات شرف برتری یافته و آن را قطعیت بخشیده است. در نسب برترین جایگاه را از آن خود ساخته و به نگاه انتساب بر بلندای اصیلش تکیه زده و میوه هدایت را از معادن و اسبابش برگرفته است.

آری، او زاده پاک پاکدامن است. همان که مسلماً پاره تن رسول الله است و رسالت اصل اوست. اصلی که اشرف عناصر و اصول است.

اما تولدش در «سُرْمَن رَأَى» (سامراء) در ۲۳ رمضان (۲۵۸ هـ) بوده و پدرش «الحسن الخالص» و مادرش «ام ولد» که به نام «صیقل» و «حکیمه» باشد و غیر آن نیز گفته شده است. اما نام خودش «محمد»، کنیه اش «ابوالقاسم» و لقبش «حجت» و «خلف صالح» باشد، و «منتظر» هم گفته شده است».

سپس احادیثی همانند آنچه آوردیم یادآور شده و اثبات می کند که آن حضرت همان «مهدی موعود منتظر» است.

در پایان، برخی از اعتراضاتی را که درباره احوال آن حضرت (علیه السلام) شده، از جهت غیبت و طول عمر و... بیان داشته و همه را پاسخی نیکو داده است.

۴. شیخ شمس الدین یوسف بن قزاغلی صنفی بن عبدالله سبط ابن الجوزی معروف (درگذشته ۶۵۴ هـ) در کتاب خود «تذکره خواص الائمة»^{۱۹۹} در فصل حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می نویسد:

«مادرش ام ولد به نام سوسن بود و کنیه اش ابومحمد و عسکری نیز گفته می شد.

آن حضرت (علیه السلام) در سال ۲۳۱ هجری در سُرْمَن رأی به دنیا آمد و در سال ۲۶۰ هجری در زمان خلافت معتمد عباسی وفات کرد و سن او به هنگام وفات ۲۹ سال بود».

سپس می گوید:

«و یکی از فرزندان او محمد امام است... او محمد بن حسن بن علی بن محمد... بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. کنیه اش ابو عبدالله و ابوالقاسم باشد. او خلف حجت صاحب الزمان و قائم منتظر و آخرین ائمه است».

پس از آن می گوید: «عبدالعزیز بن محمود بن بزاز از ابن عمر خیر داد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «در آخر الزمان مردی از فرزندان من قیام کند که نامش هم نام من و کنیه اش کنیه من باشد و زمین را از عدل انباشته گرداند، همان گونه که از ظلم انباشته شده و او مهدی است».

سبط ابن الجوزی می گوید: «این حدیث مشهور است و ابوداود و زُهری مضمون آن را از علی (علیه السلام) روایت کرده اند».

سپس می گوید: «و او را ذو الاسمعین گویند: و محمد و ابوالقاسم. گفته اند مادرش ام ولد به نام صیقل بوده است».

۵. شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد قرشی گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ هـ) در کتاب خود «اللبیان فی اخبار صاحب الزمان»^{۲۰۰} در اثبات اینکه بقای مهدی (علیه السلام) امکان پذیر است

۱۹۹. تذکره خواص الائمة، چاپ اول، ایران، ۱۲۸۷ هـ، ص ۸۸.

۲۰۰. اللبیان فی اخبار صاحب الزمان، باب ۲۵، ص ۳۳۶.

می گوید: «مهدی فرزند حسن عسکری است. او از شروع غیبتش تا کنون زنده و موجود و باقی است». همین مطالب در ینابیع المودة^{۲۰۱} آمده است.

بخاری در صحیح خود^{۲۰۲} از ابوهریره هم روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«چگونه خواهید بود هنگامی که عیسی بن مریم در بین شما فرود آید و امام شما از خودتان باشد؟»

همین حدیث را ابن ماجه نیز در سنن خود^{۲۰۳} با همان عبارات بخاری آورده است.

در کتاب «الحاوی للفتاوی»^{۲۰۴} آورده است که ابوداود و ابن ماجه با سند خود از «ابو امامه باهلی» روایت کرده اند که گفت: «رسول خدا برای ما سخنرانی فرمود و از «دجال» و آنچه انجام می دهد، آگاهمان ساخت».

تا آن جا که می گوید: «و امام ایشان مردی صالح است. هنگامی که برای اقامه نماز صبح می رود، ناگهان عیسی بن مریم فرود می آید و آن امام در حال نماز صبح به عقب می رود تا عیسی بن مریم جلو بیاید و با آنها نماز بگذارد، که عیسی دست خود را بین دو کتف او می نهد و می گوید: «پیش برو و نماز بگذار که آن برای تو اقامه شده» و امامشان با آنها نماز می گزارد».

حدیث بعدی را صاحب «الملاحم و الفتن»^{۲۰۵} از کتاب «فتن» ابونعیم و او این حدیث را از ابو امامه باهلی روایت کرده که می گوید: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از دجال سخن راند». ام شریک گفت: «یا رسول الله! پس مسلمانان در آن روز کجایند؟» فرمود: «دجال در بیت المقدس خروج کرده و آن جا را محاصره می کند و امام مسلمانان در آن روز مردی صالح است. به او گفته می شود: نماز صبح را بگذار و چون تکبیر گوید و وارد نماز شود، عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و هنگامی که آن امام او را بشناسد، در حال نماز به عقب رود تا عیسی جلو بیاید، که عیسی دست خود را بین دو کتف او نهاده و می گوید: «نماز بگذار که آن برای تو اقامه شده» و عیسی پشت سر او نماز می گزارد».

و در مشارق الانوار^{۲۰۶} می گوید: «عیسی در زمان او [امام مهدی (علیه السلام)] بر مناره بیضای شرق دمشق در انتهای شب فرود آمده و مهدی بیاید و نزد او بماند و هنگام صبح مردم از او درخواست اقامه نماز کنند و او امتناع کرده و گوید: «امام شما از خود شما است» و مهدی به دلیل کرامت این امت و پیامبرش بر عیسی پیشی می گیرد». از این احادیث و امثال آن ظاهر می شود که عیسی (علیه السلام) تا آنگاه که پشت سر مهدی (علیه السلام) نماز بگذارد، زنده می ماند. بنابراین، زنده ماندن امام مهدی امر بعیدی نیست؛ همان گونه که عیسی (علیه السلام) زنده می ماند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «آنچه در امت های پیشین اتفاق افتاده است، در امت من نیز اتفاق می افتد»، پس همان گونه که عیسی (علیه السلام) از امت های پیشین زنده مانده است، امام مهدی نیز زنده و باقی است.

۲۰۱. ینابیع المودة، ص ۴۷۱.

۲۰۲. صحیح بخاری، چاپ هند، ۱۳۷۲ هـ، ج ۳، ص ۳۵۷.

۲۰۳. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲۰۴. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲۰۵. الملاحم و الفتن چاپ اول، ج ۱، باب ۱۸۶، ص ۵۴.

۲۰۶. مشارق الانوار، ج ۲، ص ۳۲۲.

اما باقی بودن «خضر و الیاس» نزد مسلمانان از مسلمات است و همان طور که خدا خضر را طول عمر بخشیده، اراده فرموده تا امام مهدی(علیه السلام) نیز زنده و باقی بماند، چون او حجت خدا در زمین است و اگر نباشد، زمین بر جای نماند که بقای زمین به برکت وجود اوست. در کتاب «تذکره خواص الامة»^{۲۰۷} از قول سدی می گوید:

«مهدی با عیسی بن مریم گرد هم آیند و چون وقت نماز فرا رسد، مهدی به عیسی گوید: «پیش برو». عیسی گوید: «تو بر این نماز سزاوارتری، و عیسی به او اقتدا می کند».

سپس به ذکر سبب اقتدای عیسی به امام مهدی، از نظر خود می پردازد و بعد، سخنان را به معمرین می کشاند و قول به بقای امام(علیه السلام) را تقویت کرده و قول استبعاد کنندگان را انکار می کند که این امر پیش از اسلام نیز نظایری دارد.

همچنین گنجی شافعی در «کفایة الطالب»^{۲۰۸} می گوید: «پسر ابومحمد حسن عسکری(علیه السلام) امام پس از اوست. وی (امام حسن عسکری) در ربیع الاول سال ۲۳۲ در مدینه به دنیا آمد و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ وفات کرد و در آن روز ۲۸ سال داشت و در خانه اش در سرمن رأی (سامرا) در همان اتاقی که پدرش امام هادی(علیه السلام) مدفون بود، دفن گردید و فرزندش امام منتظر جانشین او شد».

سپس می گوید: «و شرح حال او، یعنی امام منتظر را به زودی جداگانه یادآور می شویم». مدتی بعد کتاب «البیان فی اخبار صاحب الزمان(علیه السلام)» را نوشت و این کتاب به چاپ رسیده است».

۶. جلال الدین محمد عارف بلخی رومی معروف به «مولوی» (متوفای ۶۷۲ هـ) که شیخ سلیمان در ینابیع المودة (ص ۴۷۳) می گوید: مولوی این ابیات را درباره اهل بیت(علیه السلام) و از جمله «مهدی منتظر» سروده است:

ای سرور مردان علی مستان سلامت می کنند *** وی صفر مردان علی مستان سلامت می کنند
تا آن جا که می گوید:

با قاتل کفار گو با دین و با دین دار گو *** با حیدر کرار گو، مستان سلامت می کنند

با درج دو گوهر بگو با برج دو اختر بگو *** با شبر و شبیر بگو مستان سلامت می کنند

با زین دین عابد بگو با نور دین باقر بگو *** با جعفر صادق بگو مستان سلامت می کنند

با موسی کاظم بگو با طوسی عالم بگو *** با تقی قائم بگو مستان سلامت می کنند

با میر دین هادی بگو با عسکری مهدی بگو *** با آن ولی مهدی بگو مستان سلامت می کنند

با باد نوروزی بگو با بخت فیروزی بگو *** با شمس تبریزی بگو مستان سلامت می کنند

۷. شیخ کامل صلاح الدین صفدی (متوفای ۷۶۴ هـ) در «شرح الدائرہ» می نویسد: «مهدی موعود همان امام دوازدهم از ائمه است که اولین آنها آقای ما علی و آخرین آنها مهدی - رضی الله عنهم و نفعنا الله بهم - باشد».

۸. شیخ ابو عبدالله اسعد بن علی بن سلیمان عقیف الدین یافعی یمنی مکی شافعی (متوفای ۷۶۸ هـ) در کتاب خود «مرآة الجنان»^{۲۰۹} می نویسد: «در سال ۲۶۰ هجری شریف عسکری ابومحمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر صادق یکی از ائمه دوازده گانه به اعتقاد شیعه امامیه، وفات کرد. او

۲۰۷. تذکره خواص الامة، چاپ نجف، ص ۳۷۶.

۲۰۸. کفایة الطالب، ص ۳۱۲.

۲۰۹. مرآة الجنان، چاپ حیدرآباد، ۱۳۲۸ هـ، ج ۲، ص ۱۰۷ و ۱۷۲.

پدر [امام] منتظر صاحب سرداب است که به عسکری شناخته می‌شود و پدرش نیز بدین نام شناخته می‌شد. او در روز جمعه ششم ربیع الاول وفات کرد - برخی هشتم ربیع و برخی روز دیگری از این سال را گفته‌اند - و در کنار قبر پدرش در سرّمن رأی (سامرا) مدفون گردید».

۹. علامه سید علی بن شهاب الدین همدانی شافعی (متوفای ۷۸۶ هـ) در کتابش «مودة القربی فی المودة العاشرة» احادیث بسیاری در اثبات وجود امام مهدی (علیه السلام) و این که در آخر الزمان ظهور می‌کند و زمین را از عدل انباشته می‌سازد، همان گونه که از ظلم پر شده است، روایت کرده است.^{۲۱۰}

۱۰. شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبی شافعی (متوفای ۸۰۴ هـ) در کتاب خود «دول الاسلام»^{۲۱۱} می‌نویسد:

«امام مهدی (علیه السلام) از فرزندان امام حسن عسکری است. او زنده می‌ماند تا آنگاه که خدا اجازه قیامش دهد و زمین را از قسط و عدل پرکند؛ همان گونه که از ظلم و جور انباشته شده است».

۱۱. شیخ جمال الدین احمد بن حسین بن علی بن مهنا (متوفای ۸۲۸ هـ) در کتاب خود «عمدة الطالب»^{۲۱۲} می‌گوید: «اما [امام] علی هادی که به دلیل سکونت در پادگان سرّمن رأی لقب عسکری یافته، مادرش ام ولد در نهایت فضل و نکاوت بود. متوکل او را به سرّمن رأی برد و در آن جا بود تا مسموم شد و شهید گردید. دارای دو فرزند بود. یکی از آن دو امام ابو محمد حسن عسکری (علیه السلام) است که در زهد و علم جایگاه عظیمی داشت. او پدر امام محمد مهدی (علیه السلام) دوازدهمین امام از ائمه شیعه امامیه است. و او همان قائم مُنْتَظَر در نزد آن هاست که از ام ولد به نام نرجس به دنیا آمد».

۱۲. شیخ شهاب الدین دولت آبادی (متوفای ۸۴۹ هـ) صاحب تألیفات عدیده در تفسیر و مناقب است. از جمله آنها کتاب «هدایة السعداء» است که در آن احادیثی را درباره امام حجت منتظر فرزند امام حسن عسکری آورده و یادآور شده که آن حضرت از نظرها غایب و دارای عمری طولانی است، همان گونه که دیگر مؤمنان چون عیسی و الیاس و خضر، عمری طولانی دارند و از کفار نیز دجال و شیطان و سامری.

۱۳. شیخ علی بن محمد بن احمد مالکی مکی، معروف به ابن صَبَّاح (متوفای ۸۵۵ هـ) در کتاب خود «الفصول المهمة»^{۲۱۳} زندگانی امام مهدی (علیه السلام) را یادآور شده و با ذکر تاریخ ولادت و این که نام مادرش نرجس بود، می‌نویسد: «ابوالقاسم محمد الحجة بن الحسن الخالصی در سرّمن رأی [سامرا] در نیمه شب پانزدهم شعبان ۲۵۵ هجری به دنیا آمد و نسب او از حیث پدر و مادر چنین است: ابوالقاسم محمد الحجة بن الحسن الخالصی بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی (زین العابدین) بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) و مادرش ام ولد به نام نرجس بهترین کنیزان بود - و گفته شده نام دیگری داشت - اما کنیه او ابوالقاسم و لقبش حَجَّت، مهدی، خَلَف صالح، قائم مُنْتَظَر، و صاحب الزّمان است و مشهورترین آنها مهدی است».

۲۱۰. نام این کتاب را شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب خود «ینایع المودة» آورده و در چاپ قدیم آن در ص ۲۴۲-۲۶۶ موجود است.

۲۱۱. دول الاسلام، چاپ حیدر آباد، ۱۳۳۷ هـ، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲۱۲. عمدة الطالب، چاپ نجف، ۱۳۲۳ هـ، ص ۱۸۸-۱۸۶.

۲۱۳. الفصول المهمة، باب دوازدهم، ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

صفت آن حضرت (علیه السلام) چنین است: جوانی میان بالا و خوش سیماست با موهایی تا شانه آویخته، و با بینی عقابی، و پیشانی بلند و نورانی. کارگزار او محمد بن عثمان است و معاصرش معتمد عباسی».

بر حدیث شناسان پوشیده نیست که اوصافی را که ابن صباغ برای امام مهدی (علیه السلام) آورده، اوصافی است که جد او رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیان داشته است.

ابن صباغ سپس می گوید: «از جمله علمانی که به جمع شرح احوال آن حضرت پرداخته، شیخ جمال الدین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم مشهور به نعمانی است که کتاب خود را درباره غیبت و طول غیبت تصنیف کرده است».^{۲۱۴} همچنین می گوید: «و حافظ ابونعیم چهل حدیث ویژه درباره مهدی (علیه السلام) گردآوری کرده است».

و نیز می گوید: «شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی، کتاب خود «البیان فی اخبار صاحب الزمان» را درباره امام مهدی (علیه السلام) تألیف کرده است».

۱۴. شیخ نور الدین عبدالرحمان بن احمد بن قوام الدین معروف به جامی شافعی (شاعر مشهور متوفای ۸۹۸) در کتاب خود «شواهد النبوه» از امام مهدی موعود منتظر حجت بن الحسن امام دوازدهم (علیه السلام) سخن گفته و بسیاری از حالات و کرامات ایشان را بیان داشته است، و می نویسد: «او کسی است که زمین را از قسط و عدل پر می کند».

سپس داستان ولادت او را از قول عمه اش حکیمه و دیگران نقل کرده که آن حضرت چون به دنیا آمد، روی دو زانو نشست و انگشت سبابه را به سوی آسمان بالا برد و عطسه کرد و گفت: «الحمد لله رب العالمین».

جامی همچنین به ذکر برخی از کسانی که امام مهدی (علیه السلام) را دیده اند، پرداخته و از کسی یاد می کند که از امام حسن عسکری درباره جانشین پس از او می پرسید و می گوید: «امام وارد خانه شد و بیرون آمد و کودک سه ساله ای را که چون ماه شب چهاردهم بود، با خود آورد و به پرسش کننده فرمود: اگر ارزش خدایی ات نبود، این فرزند را که نامش نام رسول الله (صلی الله علیه و آله) و کنیه اش کنیه آن حضرت است، به تو نشان نمی دادم! او کسی است که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است».

همچنین داستان کسی را نقل می کند که «نزد امام حسن عسکری (علیه السلام) رفته و از جانشین پس از او می پرسد و امام به او می گوید: «پرده را کنار بزن. او هم کنار می زند و امام مهدی منتظر (علیه السلام) را می بیند».

و نیز داستانی را ذکر می کند که «معتمد عباسی یا معتضد برای تفتیش و دستگیری امام (مهدی) گروهی را به خانه امام حسن عسکری می فرستد و آنها او را نمی یابند و داخل سرداب شده و او را در آخر سرداب انباشته از آب، بر روی آب می بینند و هرگاه قصد دستگیری اش می کنند، در آب فرو می روند و به او دست نمی یابند. خلیفه عباسی را از ما وقع آگاه می کنند. او هم دستور می دهد تا آنچه را که دیده اند، مکتوم دارند و به آنها می گوید: اگر این موضوع را اظهار کنید، فرمان قتل شما را صادر می کنم. آنها هم در حیات او کتمان می کنند».

۱۵. شیخ عبد الوهاب بن احمد بن علی شعرانی (متوفای ۹۷۳ یا ۹۶۰ هـ) در کتاب خود «الیواقیت و الجواهر»^{۲۱۵} می نویسد: «بحث شصت و پنج در بیان این که تمام شروط قیامت که شارع مقدس از آن خیر داد، همگی حق است و باید پیش از قیام قیامت واقع شوند و از جمله قیام مهدی (علیه السلام) است».

۲۱۴. کتاب «غیبت» شیخ نعمانی و «البیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)» گنجی شافعی چاپ شده و در بازار موجود است. اما «اربعین» حافظ ابونعیم را علامه مجلسی در جزء ۱۳ بحار الانوار، ص ۱۹-۲۱، چاپ اول، ۱۳۰۵ (و ص ۷۸-۸۵، چاپ دوم) آورده و همچنین نام این کتاب را سید هاشم بحرانی در غایة المرام ذکر کرده است.

او از فرزندان امام حسن عسکری است که در نیمه شعبان ۲۵۵ به دنیا آمد و تا آنگاه که با عیسی بن مریم (علیه السلام) گردهم آیند، زنده باشد و عمر او تا کنون که سال ۹۵۸ هجری است، ۷۶۶ سال است».

شعرانی سپس می گوید: «این قضیه را شیخ حسن عراقی مدفون در مصر، در هنگامی که با او بودم، بدین گونه درباره امام مهدی برای من نقل کرد و شیخ ما «سید علی الخواص» نیز با او موافقت کرد».

شعرانی در کتاب خود «الطبقات الكبرى» نیز آنچه را که در «الیواقیت و الجواهر» بیان داشته، از قول شیخ حسن عراقی با قدری بیشتر آورده است.

۱۶. شهاب الدین احمد بن حجر هیثمی شافعی مقیم مکه (متوفای ۹۹۳ هـ) در کتاب خود «الصواعق المحرقة»^{۲۱۶} در بیان حال ائمه دوازده گانه می نویسد: «ابو محمد حسن خالصی در سال ۲۳۲ هجری به دنیا آمد. از کرامات معروف آن حضرت، داستان استسقاء در سامرا است. داستان راهبی بوده که استخوان برخی از انبیا را با خود برمی داشت و هرگاه بیرون می آورد، باران می بارید و چون مستورش می کرد، باران می ایستاد، و امام آن را دانست و استخوان را از دست او گرفت و وی هر چه دعا کرد، باران نبارید و مردم از اشتباه بیرون آمدند و حيله عالم نصرانی را شناختند».

همچنین می گوید: «امام حسن عسکری در سُرْمَن رأی تا زمان وفات خود عزیز و گرامی بود و در کنار پدرش (علی الهادی) دفن گردید و عمر او ۲۸ سال بود».

و نیز می گوید: «او جز يك فرزند بر جای ننهاد و او ابوالقاسم حجت بود و عمرش به هنگام وفات پدرش پنج سال بود که خداوند حکمتش عطا فرمود».

او قائم و مُنْتَظَر نامیده می شود و گفته شده چون مستور و غایب گردیده، معلوم نیست به کجا رفته است».

۱۷. شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی (متوفای ۱۱۵۴ هـ) در کتاب خود «الاتحاف بحب الاشراف»^{۲۱۷} می نویسد: «یازدهمین از ائمه، حسن خالصی ملقب به عسکری است که در هشتم ربیع الاول سال ۲۳۲ هجری در مدینه به دنیا آمد و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در بیست و هشت سالگی وفات کرد».

در شرافت او همان بس که امام مهدی مُنْتَظَر فرزند اوست. خداوند این خاندان با شرافت و دودمان با کفایت را پاداش دهد و در فخر و شرف و علو مقام آنان، تو را همان بس که این دودمان همگی در کرامت بنیان و پاکی آبدان، همچون دندانه های شانه متعادل و یکسان، و در مجد و عظمت همراه و هم خوانند. به به از این دودمان بلند مرتبه و الامقام که اختر تابناکشان گوی سبقت را از ماه و خورشید ربوده و تمامی صفات کمال را در نور دیده و هیچ استثنایی را نپذیرفته است.

آری، این امامان، در مجد و مقام همانند دانه های گوهر هم ردیف و همسانند، و اول و آخرینشان همانند و یکسان. و چه بسیارند کسانی که کوشیدند تا مقام عزت آنان را که خدا بخشیده است، پایین آورند، و همه گونه راه را طی کردند تا جمع آنان را که خدائی است، پراکنده سازند. و چه بسیار حقوقشان را تباه ساختند؛ حقوقی که خدا مدافع آن است و تبااهش نسازد! و امید آن که خدا ما را بر محبت ایشان زنده بدارد، و بر آن بمیراند، و از شفاعت کسانی که در شرافت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیوسته اند، بهره مند سازد.

۲۱۵. الیواقیت و الجواهر، چاپ مصر، ۱۳۰۷ هـ، ص ۱۴۵.

۲۱۶. الصواعق المحرقة، چاپ مصر، ۱۳۰۸ هـ، ص ۱۲۷.

۲۱۷. الاتحاف بحب الاشراف، چاپ مصر، ۱۳۱۶ هـ، ص ۱۷۸.

وفات او (امام عسکری) در سرمن رأی، و مدفن او در کنار پدرش بود. و پس از خود، دوازدهمین امام از ائمه را جانشین ساخت؛ ابوالقاسم حضرت محمد، حجت، امام زاده، امام، که در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری، پنج سال پیش از وفات پدرش به دنیا آمد و چون دوران سختی بود و از خلفای عباسی بیم داشت، پدرش ولادت او را پنهان می داشت؛ زیرا آنها در تعقیب هاشمیان بودند. آنان را محبوس و مقتول می ساختند و در پی نابودی آنان بودند و این بدان جهت بود که آنان از احادیث رسول خدا ۹ دریافته بودند که امام مهدی ۷ سلطه ظالمان را از بین می برد. احادیثی که می گفت امام مهدی، موعود منتظر، ریشه ستمگران را قطع می کند و بر دنیا چیره می شود و هیچ يك از ستمگران را بر روی زمین باقی نمی گذارد».

شیراوی می گوید: «امام محمد، حجت، هم ملقب به مهدی، قائم، منتظر، خلف صالح و صاحب الزمان است که مشهورترین آنها مهدی است. و بدین دلیل است که شیعه می گوید «این همان کسی است که اخبار و احادیث صحیح از ظهور او در آخر الزمان خبر داده است، و او اکنون موجود است». در این باره هم تألیفات بسیاری دارند».

سپس می گوید: «به راستی که نور این سلسله هاشمی، و این ریشه پاکیزه نبوی، و این گروه سترگ علوی که امامان دوازده گانه اند، نور افشانی کرده است؛ امامانی با مناقب علیا، صفات والا، جان های شریف و تسلیم ناشدنی، دودمانی گرامی و مهدی که عبارتند از: محمد حجت بن الحسن الخالصی فرزند علی الهادی فرزند محمد الجواد فرزند علی الرضا فرزند موسی کاظم فرزند جعفر الصادق فرزند محمد الباقر فرزند علی زین العابدین فرزند امام الحسین برادر امام الحسن، فرزند شیر غالب علی بن ابی طالب - رضی الله عنهم اجمعین -»

۱۸. شیخ حسن عراقی (مدفون در گرم رئیس مصر) که یادآور امام حجت حضرت مهدی(علیه السلام) گردیده و به وجود او اعتراف کرده است و می گوید: «امام(علیه السلام) را دیدار کرده است» همچنین بنابر آنچه شعرانی در «لواقح الانوار فی طبقات الاخبار»^{۲۱۸} آورده، می گوید: «شیخ حسن عراقی در ضمن سیاحت خود با امام مهدی حجت ملاقات کرده و از عمر او پرسیده و پاسخ شنیده که: «فرزندم! عمر من اکنون ۶۲۰ سال است».

شعرانی می گوید: «من این را برای استاد خودم علی الخواص نقل کردم، که با عمر مهدی - رضی الله عنه - توافق داشت».

درباره اعتراض به طول عمر حضرت مهدی(علیه السلام) می گوئیم، قرآن درباره عمر حضرت نوح(علیه السلام) می فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...» و همانا ما نوح را به رسالت سوی قومش فرستادیم. او هزار سال، پنجاه سال کم، میان قوم درنگ کرد (...)^{۲۱۹}

بعد از طوفان و بیرون آمدن از سفینه، نیز سیصد و پنجاه سال دیگر زندگانی کرد. بنابراین، مجموع عمر آن حضرت به يك هزار و سیصد سال می رسد. در صورتی که عمر حضرت مهدی(علیه السلام) در حال حاضر، کم تر از ۱۲۰۰ سال است و عمر حضرت خضر بیش از این است؛ برخی از علمای مکتب خلفا نیز این استدلال را مطرح کرده اند.

۲۱۸. لواقح الانوار، چاپ مصر، ۱۳۰۵ هـ، ج ۲.

۲۱۹. عنکبوت، ۱۴.

